Adab. Kabul
Vol.19, No.1-2, Hamal-Sartan 1350
(March-June 1971)

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان - وم کابل
پست بکس ۵۳۱۸

ادب

نشریهٔ دو ماههٔ دری پوهنځی ادبیات و
علوم بشری پوهنتون کابل

مدیر مسؤول : پوهنیار عبدالقیوم قویم

شمارهٔ ۱-۲ سال ۱۳۵۰

هیئت تحریر :

پوهاند میرامان‌الدین انصاری، پوهاند مجددی، پوهاند دکتور جاوید

پوهاندمیرحسین‌شاه، پوهاند زهما و پوهنوال الهام

مضمون	مؤلف یا مترجم	صفحه
نوزدهمین سال نشراتی ادب	پوهنیار عبدالقیوم قویم	۱
بیاد مرحوم داکتر معین	پوهاند دکتور جاید	۳
سیر منطق در اسلام	پوهاند مجددی	۵
جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی	ژوبل	۲۲
آثار سعدی و سخنوران افغانستان	پوهنیار قویم	۳٤
بخش اشعار :		
اشك تماشا	عاجز افغان	٤۹
دامان دعا	ندیم کابلی	۵۰
حرف آیینه	همت سرپلی	۵۱
سرو آزاد	واله	۵۲
بررسی مکتب مینیاتور در عصر . . .	دکتور محمد افضل بنووال	۵۳
ادب دری در سرزمین‌های دیگر	عبدالله امیری	٦۳
لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان	عنایت‌الله شهرانی	٦۷
گزارشهای پوهنځی ادبیات	اداره	۸۱

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال نوزدهم | سرطان ۱۳۵۰ | شمارهٔ (۱-۲)

نوزدهمین سال نشراتی ادب

با نشر این شماره، مجلهٔ ادب به نوزدهمین‌سال نشراتی‌خود پای می گذارد. در طول سالهای گذشته این نشریه باتوجه وسعی‌خستگی ناپذیر مدیران مسؤول آن راه تحول وانکشاف را در پیش گرفته ودر نشر موضوعات سودمند گامهای متینی برداشته است.

اکنون که پوهنمل قیام الدین راعی‌مدیر مسؤول سابق این مجله‌جهت تحصیلات عالی بخارج اعزام گردیده ومسؤولیت نشر مجلهٔ ادب بدوش‌من گذارده شده است، لازم میدانم از بناغلی موصوف که قسمتی از مقالات این شماره توسط وی تهیه

گردیده بود، اظهار امتنان نمایم واز زحماتی که آن نویسندهٔ باذوق در راه انکشاف مجلهٔ ادب متقبل شده بود، نیز یاد آور شوم.

نگارنده را آرزو اینست که مجلهٔ ادب در دورهٔ کاروی هم در زمینهٔ معرفی ادب، تاریخ وثقافت افغانستان که هدف اساسی نشراتی این مجله میباشد، وهم در زمینهٔ موضوعات مفید علمی، اجتماعی، فلسفی ونظایر اینها، مصدر خدمات قابل وصفی شود ومطالب ارزنده وسودمند تقدیم خوانندگان ارجمند نماید. بعبارت دیگر مساعی ما متوجه آنست که بانشر مطالب علمی، ادبی واجتماعی سویهٔ مجله بیشتر از پیش ارتقا یابد ومقام آن در قطار مجلات وزین علمی وادبی جهان حفظ گردد. البته حصول این آرزو وقتی میسر میتواند شد که استادان ودانشمندان همکاری‌های شانرا از مادریغ نفرمایند ونیز ما حصل افکار، تجارب ونظریات آنان، راهنمای کار نشراتی ما باشد. چون هیچ نشریه یی بدون همکاری دانشمندان ونویسندگان گامهای موفقیت آمیز نمیتواند بردارد؛ بنابرآن مابا آرزوی همکاری استادان بزرگوار ودانشمندان گرامی، کار خود وسال جدید نشراتی مجلهٔ ادب را آغاز میکنیم.

پوهنیار عبدالقیوم «قویم»

بیاد مرحوم دکتر معین

اواسط سرطان امسال، یکی از ستارگان فروزان آسمان ادب فارسی که عمری جهانی را بانور معرفت وبینش خود روشن ساخته بود؛ چشم ازجهان فروبست ودوستداران زبان وفرهنگ فارسی راماتمزده وسوگوار ساخت. این اختر درخشان، ادیب لبیب ودانشمندمحقق، شادروان دکتر محمد معین بود که پس از پنجسال اغماء وبیهوشی رخت ازین دنیا کشید وبرقلب عزیزان وعلاقمندان داغ حسرت وحرمان گذاشت.

کسانیکه باعلم، ادب، بحث وتحقیق سروکار دارند، بمقام ارجمند وپایگاه بلند این شخصیت برازنده ودانشمند گرانمایه، نیك آشنا استند، وخدمات ارزنده و جاویدانی او را بزبان وادب دری بدیدهٔ قدر واحترام می نگرند.

درگذشت استاد، برتمام دوستداران افغانی او، خاصه براراد تمند که سالیان دراز افتخار شاگردی شان را داشته ویك عمر از خرمن فضل ودانش او برخورداری یافته است؛ چنان گران آمده که قلم از شرح وبیان آن عاجز وقاصر است.

استادان پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل درگذشت استاد را ضایعهٔ عظیم وجبران ناپذیر خوانده، خود را درین مصیبت عظمی با جامعهٔ فضلای ایران ومخصوصاً دانشکدهٔ ادبیات تهران سهیم و شریك می دانند وبروح پرفتوح آن استاد بزرگوار

درود ودعامی فرستند وبا اولیای محترم دانشگاه تهران،خاصه بخانوادهٔ رنج دیده وستم کشیدهٔ او تسلیت ابراز میدارند.

کاروان شهید رفت از پیش　　وان مارفته گیر ومندیش

از شمار دو چشم یك تن کم　　وزشمار خرد هزاران بیش

آثار وتألیفات دکترمحمد معین، هرکدام بمراتب فضل، کمال تحقیق، اصابت رای ودقت نظر استاد گواه راستین وشاهد صادق است. کتاب مزد یسنا وتأثیر آن در ادبیات فارسی ، از آغاز تاکنون طرف توجه واستفادهٔ دانشمندان شرق وغرب بوده است. استاد با تألیف فرهنگ جامع ووزین در شش مجلد، خدمت ارزنده وفراموش ناشدنیی بزبان دری وجهان ادب کرده است. تحقیقات استاد در زمینهٔ حافظ شناسی اثر معروف او را بنام «حافظ شیرین‌سخن»، طرف توجه محققان قرار داده است. تصحیح ،شرح وحواشی چهار مقاله وبرهان قاطع از کار های بسیار ارزندهٔ او محسوب میشود .

رسالاتی که در بارهٔ فرقه آذرکیوان، امیرخسرو بلخی، آیینهٔ سکندر، عددهفت وقدیمترین نظم ونثر دری نوشته، هر کدام بجای خود در حد کمال است . سهم مؤثر ونقش بارزیکه دکتر محمد معین درتدوین وچاپ لغت‌نامهٔ علامه‌دهخداداشته در خور ستایش‌است.مقالات‌محققانهٔاستاد درزمینه‌های‌مختلف وزن وارج‌خاص دارد .

استاد معین دریکی ازخانواده های معروف رشت که همه علمای دین بوده اند، چشم بجهان کشود ودر ذیل حمایت جدش معین العلما ، تربیت یافت . در سال ۱۳۲۱ دکتر ادبیات شد. و او نخستین کسی است که موفق باخذ درجهٔ دکتری از دانشگاه تهران شد. مجموعهٔ آثار چاپ شدهٔ او از تألیف و تصحیح وترجمه از بیست‌و پنج مجلد فزون است. و بیش از سی‌مقاله ادبی و علمی ازو چاپ شده ومتجاوز از یك ملیون یاد داشت در بارهٔ لغت فراهم آورده است، در دانشگاه های هارورد وپرنستن امریکا، کلژ دو فرانس فرانسه‌تدریس کرده ودر کشورهای مختلف جهان سخن رانی های علمی ایراد نموده است.

پوهاند دکتور جاوید

پوهاند مجددی

سیر منطق در اسلام

-۳-

قیاس: ابن سینا به تعقیب ارسطو، قیاس را بطور مبهم چنین تعریف میکند:

قیاس قولی است مرکب از حکمهای متعدد که از حکم های اول بالضرور حکم دیگری استنتاج میشود. درینحال قیاس مجموعه یی از قضایا است که دو قضیهٔ نخستین به (مقدمات) وقضیهٔ آخرین به (نتیجه) تعبیر میشود. وقیاس متعلق به صورت دانش است. این تعریف قیاس به دیگر اشکال استدلال تعلیلی نیز مطابق میاید.

مثلاً: الف = ب است

ب = ج «

لهذا: الف = ج است

که ابن سینا این را به قیاس المساوات تعبیر میکند. که در واقع یك متعارفهٔ ریاضی است. ابن سینا مقدمات را از لحاظ حدها تحلیل مینماید. در هرقیاس حدی را که معنای آن وسیع ترباشد، باحدی که معنای آن کوچکتر باشد، (طرفین) میخواند وحدی را که آن دورا باهم مربوط میگرداند حد متوسط میگوید. میتوانیم قیاس را ذریعهٔ حد اوسط از عملیهٔ تقسیم افلاطون تفریق کنیم. در عملیهٔ تقسیم مثلاً میگوییم که همه موجودات یاجاندار ویا بیجان اند وانسان یك موجود جاندار است وهر جاندار فانی است؛ پس انسان نیز فانی است باادامهٔ تقسیم تمام اوصاف انسان بدست میاید.

لیکن این امر را که انسان چرا در صنفی گذاشته شده ودر صنف دیگری گذاشته نشده است،عملیهٔ تقسیم نمیتواند ایضاح کند. لهذا ارسطو تقسیم را یك قیاس ضعیف میخواند. درجایی که حد اوسط وجود نداشته باشد، ایضاح علم وجود ندارد. ابن‌سینا نیز مانند ارسطو در قیاس هم شمول وهم تضمن را ملحوظ میدارد وتنها ازلحاظ شمول بیك (مصادره علی‌المطلوب) مواجه گشته است. از نگاه شمول‌تنها به‌صنوف تقسیم میشود. در جایی که صنف وجود نداشته باشد،حکم از میان میرود. تمام قوهٔ اینگونه قیاس، از کلی به جزئی انتقال کردن است. آنچه ایضاح میکند همواره کلی‌و آنچه ایضاح میشود نیز همواره جزئی است. ولی چون از کلی بکلی ویا از جزئی بجزئی انتقال‌شود، قیاس‌هیچگونه رولی نمی بازد . بنابرین ساحهٔ تطبیق‌آن محدود است. واین وصف را که یك طریقه کلی باشد نیز فاقد میگردد. دیکارت اظهار میدارد که ریاضیات از منطق ارسطو خارج مانده است وازین لحاظ یك اعتراض حق بجانب را متوجه آن میگرداند .

برای خلاصی ازین مناقشات ، منطقیان میگویند که مناسبت موضوع و محمول عبارت‌از یك‌مناسبت کیفیت‌است. حدود قیاس مفهوم هایی‌است که کم وبیش معقد میباشد. حد اصغر ، حد جزئی ایست که بقانونی که توسط کبری افاده گردیده، تابع ساخته شده است. حد اوسط در بین حد اصغر وحد اکبر قرار دارد. یعنی قیاس یك دورو تسلسل نمیباشد. ولی باز هم انتقال از کلی بجزئی وجود دارد. زیرا نظر باین فکر حد اوسط در تضمن حد اکبر داخل است . بالمقابل محتوی حد اصغر است. وبرین تقدیر قیاس باندازهٔ که قبلاً تلقی شده وسیع نمیباشد. اگر حدی از لحاظ کیفیت آنهادر نظر گرفته شود ، درینصورت اشارات کمیت بچه کار می‌روند؟ یعنی یك قیاس که‌صرف عبارت ازتضمن باشد، قسمت‌مهمی ازمسلك ارسطی رافلسفی قرار میدهد. ازین سبب درهر قیاس‌تضمن وشمول یکدیگررا احتوا میکنند . تعمیم وتجرید یکدیگر را کنترول وتکمیل مینمایند یاباید همچو

افلاطون ماهیت های بالذات را قبول کرد و یا اینکه کیفیت و کمیت را تفریق نباید نمود.

ابن سینا که مفکورهٔ ارسطو را بهمین معنی تفسیر میکند ، بامدافعهٔ این اثنینیت بمبادی او متابعت ورزیده است.

عملیهٔ قیاس: ابن سینا بطور متمایز از ارسطو وبا استفاده از شارحین ، یك تصنیف قیاس را بعمل میاورد . ودر بعضی حالات از عنعنهٔ رواقیون جدا میشود. در شفا این تصنیف را چنین خلاصه میکند:

«در نظرما قیاس یااقترانی ویا استثنایی است . قیاسهای اقترانی آنهایی است که مقدمه های آنها ضمناً محتوی نتیجه ویانقیض آن باشد وقیاسهای استثنائی آنهایی است که مقدمه های آنها بصراحت محتوی نتیجه ویا نقیض آن باشند ؛ مثلاً اگر عبدالله مؤمن باشد ظلم نمیکند. لیکن اومؤمن است پس درینحال اوظلم نمیکند.» درین مقدمات نتیجه اساساً بیان شده است. وممکن است نقیض نتیجه نیز بیان گردد؛ مانند: اگر تب یك روز دوام کند،نبض بدرجهٔ محسوس تغییر نمیکند . لیکن نبض تغییر کرده است. درینحال تب یکروز دوام نکرده است.

قیاسهای اقترانی ممکن است تنها حملی ، تنها شرطی ویا حملی شرطی باشند وآنهایی که شرطی باشند نیز ممکن است یاتنها از قضایای اقترانی ویا تنها از قضایای شرطی منفصل ویا از هردوی آنها مرکب باشند . بسیاری از منطقیان تنهابا قیاسهای حملی اشتغال میورزند وچنین می پندارند که قیاسهای شرطی عبارت از قیاسهای استثنایی میباشند. لیکن مادرینجااشکال مختلف قیاسها را تدقیق خواهیم کرد.

قیاس اقترانی: عبارت از دو مقدمه ویك نتیجه است . هردو مقدمه دارای یك حد اوسط مشترك است. حدیکه (در نتیجه) موضوع را تشکیل میدهد اصغر وحدی که محمول را تشکیل میدهد اکبر نامیده میشود. قضیه‌یی را که محتوی حد اصغر (صغری) وقضیه دیگری را که محتوی حد اکبراست (کبری) خوانند ومود (Mode)

قیاس را (ضرب) ویا(قرینه) گویند که به مجموعهٔ مقدمات تطبیق میشود.

شکل (Figure) قیاس وضعی است که مقدمات نظر به حد اوسط بخود گرفته اند،ابن سینا به تدقیق سه شکل قیاس می پردازد که آنها برحسب ذیل اند:

شکل (۱): هرالف، ب است وهر ب، ج است لهذاهرالف ج است.

ویا هرالف، ب است، هیچ ب،ج نیست لهذاهیچ‌الف،ج نیست.

ویا بعضی الف، ب است وهر ب،ج است لهذا بعضی الف، ج است.

ویا بعضی الف، ب است وهیچ ب،ج نیست لهذا بعضی الف،ج‌نیست.

شکل (۲): کبری کلی و کیفیت مقدمه ها مختلف است وچنین حالاتی بخود میگیرد:

هرالف، ب است وهیچ ج، ب نیست لهذا هیچ الف،ج نیست.

ویا هیچ الف، ب نیست وهر ج، ب است لهذا هیچ الف، ج نیست.

ویا بعضی الف، ب است وهیچ‌ج، ب نیست لهذا بعضی‌الف،ج نیست.

ویا بعضی الف، ب نیست هر ج، ب است لهذا بعضی الف،ج نیست.

شکل (۳): وصف ممیز این شکل جزئی بودن نتایج است:

هرب، الف است بعضی ب، ج است لهذا بعضی الف، ج است.

ویا هرب، الف است هیچ ب، ج نیست لهذا ب، ج نیست.ملتفت باید بود که در شکل اول حد اوسط در صغری، محمول‌و در کبری، موضوع است.

در شکل دوم در صغری و کبری محمول، ود ر شکل سوم در صغری و کبری موضوع است.

ابن سینا بعد از آن قیاسها را به‌نوع (کامل) و (غیر کامل) تفریق میکند. قیاس کامل آنست که ضروری بودن مقدمه ها بدیهی باشد. وقیاس غیر کامل آنست که ضروی بودن مقدمه‌ها بدیهی نبوده واثبات آن بواسطهٔ دیگری محتاج باشد.

قیاس استثنایی: دربن باره ابن سینا از اسلاف خود جدا میشود. این قیاس نیز

مانند قیاس اقترانی ، عبارت از دو مقدمه و یك نتیجه است . مثلاً اگر آفتاب طلوع کند، ستار گان مختفی میگردند، لیکن آفتاب طلوع کرده است، پس ستار گان مختفی گشته اند.

اگر مقدمه تالی تردید شود، نتیجه نیز تردید میشود : اگر آفتاب طلوع کند ستار گان مختفی میگردند، لیکن آفتاب طلوع نکرده است پس ستار گان مختفی نگشته اند.

بعضی از متکلمین ،ستوارت میل وشکا کیون، برآن اعتراض نموده و گفته اند در آن (مصادره علی المطلوب) است، ارسطو نیز باین نکته ملتفت گشته بود. اگر چنان تصور شود که آن یك عملیهٔ سیکولوجی ایست که از فرضیه بدلیل واز نتیجه به مقدمات واصل میگردد، یك طریقهٔ ابتکاری میباشد ودرین حالت قیاس هم تحلیلی وهم ترکیبی میشود.

استدلال بصورت استقراء وتمثیل : ابن سینا استقراء را دوگونه میداند:

۱ـ استقرای تام ۲ـ استقرای ناقص.

در استقرای تام همه افراد وجزئیات تحت تدقیق قرار گرفته واز معلومات متعلق بهمهٔ آنها به نتیجه انتقال میشود. در استقرای ناقص از تدقیق برخی از افراد وجزئیات به عموم انتقال میگردد.

ابن‌سینا بالعموم قیاس واستقراء را ضد یکدیگر تلقی میکند. استقرای ناقصی که ابن سینا از آن بحث میکند، مأخوذ از کتاب (Topigue) ارسطو است .

برهان وعلم: ابن سینا میگوید که برهان عبارت از قیاسی است که از مقدمات یقینی مرکب بوده بیك نتیجهٔ یقینی واصل گردد. هر برهان یك قیاس است. ولی هر قیاس یك برهان نمیباشد . یك مقدم وقتی صحیح میباشد که مستقیماً معطایی را وعلت نتیجهٔ آنرا افاده کند. برهان برعلل مختلفی استناد میکند. ومیتواند هریکی از آنها وظیفهٔ حد ا وسط را ایفا نماید.

ابن سینا ازین لحاظ برهان را بدو نوع تفریق مینماید:

۱- برهان لمی

۲- برهان انی

چنانکه در دانشنامهٔ علایی گوید: «قیاس برهانی دو گونه است. یکی برهان حقیقی است واورا (برهان چرایی) خوانند. وبتازی (برهان لم) خوانند. ودیگر همان برهان است، ولیکن (برهان چرایی) نیست. که برهان (هستی) است وبتازی (برهان ان) خوانند. وفی الجمله همه برهان هابر چرایی بوند، اگر بچرا چرایی اعتقاد خواهند. وچرایی دعوی که حد اوسط بهر قیاسی علت اعتقاد نتیجه بود ولیکن اینجانه این چرایی همی خواهیم. که چرایی حال چیز اندر هستیش همی خواهیم که چرا چنین است بخودی خویش، نه چرا چنین گفتی. که بسیار بار بود که درست کرده اید - که چرا گفتی تابدانیم که آنچه گفتی هست، ولیکن ندانیم که چه سبب است - که چنان است.

مثلاً اگر کسی گوید که: بفلان جایگاه آتش است وورا گویی که چرا گفتی؟ وی ترا جواب دهد و گوید: زیرا که آنجا دو دست، جواب گفتی داد ودرست کرد که: آنجا آتش است، ولیکن درست نکرد وبیدار نکرد که چرا آتش آنجا حاصل شده است، وچه سبب بودست. پس بودن دود، حد اوسط است، ولیکن علت هستی است، که دانستی که هست، وعلت چرای هستی نیست که ندانی که این آتش که آنجاست چراست. پس اگر کسی دعوی کند که: فلان چیز آنجا نخواهد سوختن و تو گویی که چرا گفتی وی گوید زیرا که: آنجا آتش است وهر کجا آتش بود، چیز را بسوزد اینجا هم چرایی گفتار گفته است وهم چرایی هستی. پس این را (برهان لم) خوانند وپیشین را (برهان ان) (۱).»

۱- دانشنامهٔ علایی تصنیف شیخ رئیس ابوعلی سینا بامقدمه وحواشی وتصحیح (داکترحسین وسید محمد مشکوة) طبع تهران از صفحه ۱۴۹ الی ۱۵۲.

علامه ملاصدرا گوید: «حد اوسط در برهان لازم است علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد، وگرنه برهان، برهان نخواهدبود. بنابرین حد اوسط یاعلیت واقعی رانیز بدست میدهد. وآن (برهان لمی) است. واگر علیت واقعی نداشته باشد وتنها علت ذهنی باشد دلیل انی است.»

«یعنی هرگاه همان واسطه‌یی که در ذهن علت ثبوت اگر برای اصغر است در خارج نیز علت وجود اکبر برای اصغر باشد ودر قیاس وجود معلول از وجود علت اثبات گردیده باشد، برهان (لمی) نامیده میشود. ازین جهت اینگونه برهان رالمی میگویند که علت شخصی وخارجی حکم بطور معین شناخته میشود.مثال: مشاهده شده است که خانه ای زیر آب رفته است و گفته میشود که: آب خانه را فرا گرفت وهر خانه ای را که آب فرا گرفته باشد، ویران خواهد بود؛ نتیجه میدهد که: خانه ویران گشته است.

درین مثال علت ذهنی برای اعتقاد وتصدیق به خرابی خانه فرا گرفتن آب است وهمین امر در خارج نیز علت خرابی خانه است. وبرهان انی، برهانی است که واسطه فقط علت ذهنی بوده وعلت خارجی نه باشد، و ازین جهت انی نامیده میشود که وجود حکم را ثابت میکند وعلت خارجی شناخته نمیشود. درین قیاس وجود علت ازمعلول ثابت میشودمثال: میگوییم خاکستر موجود است وهرگاه خاکستر یافت شود آتشی وجود داشته است، نتیجه میدهد که درینجا آتشی وجود داشته است (۱)»

برهان از مبدأی بمبدأ دیگری انتقال کرده وبدین صورت الی مالانهایه دوام میکند، وبدین طریق اثبات نمیتواند امکان پذیر گردد. لازم است عقل در مبادی ای که باثبات ضرورت ندارد، توقف نماید که اینها عبارت ازمقدمات است. ابن سینا

۱- ترجمه وشرح ملاصدرا (دکتر عبدالمحسن مشکوة الدینی) ص ۶۲۴.

اینها رابه (الیقینیات) نیز تعبیر میکند. در مقدمات یقینی بعضاً حواس به تجربه، و فرضیه هااستناد مینماید که درینحالت (الحدسیات) گفته میشود. حدس،طوری که کانت نیز معتقد است، عاید برمحسوسات است ویا اینکه برشهادتهای معلومه استناد میکند.ابن سینا مقدماتی راکه یقینی نباشند (المظنونات) ویا (المتخیلات) میخوانند. ولی درینجا بعضی نقاط مبهم میماند. مثلامحتویات حاسه وتجربه باهم مخلوط می گردد. جهت تعریف پر نسیپ هایی که ابن سینا آنها رابه (اولیات) تعبیر میکند ، این اساسات را باید مدنظر قرار داد: آنها حکمهائی است که بدون مداخلت خارجی در ذهن ماتشکل کرده اند. مانند کل بزرگتر از جزء است. این معطانه توسط حواس نه توسط استقراء ونه توسط کدام عامل خارجی اکتساب شده است . ابن سینا مبادی ومسایلی را که ارسطو آنها را عاید به برهانها میداند، پذیرفته است. مبادی خود را مستقیماً به ذهن می قبولاند.

هرعلم، مبادی ، تعریفات ومصادرات خاصی دارد . علوم توسط اینها میتوانند باثبات برسند. قضایای یك علم نمیتواند ذریعهٔ قضایای علم دیگری اثبات شود. گرچه علوم بیکدیگر معاونت متقابله می نمایند . ودراثبات یکدیگر مساعدت میکنند .

جدل (Diadectic) : ابن سینا باین فصل منطق ارسطو ارزش بیشتری می دهد این موضوع بالخاصه متکلمین اسلامی را خیلی بخود مشغول میدارد. تعبیراتی را از قبیل (المناظره: Discussion) ، (المعانده : Dispute) ، (الاختیار: Interrogation) (الخطابه : Discors) بهمین مناسبت بکارمیبرند . ابن سینا میگوید: مطابق سویهٔ فهم مردم خطاب کنید . اگر کتب منطق وی مطالعه شود در آنها بحثی تحت عنوان (علم آداب البحث والمناظره) بنظر میخورد. کتاب منطق ابن سینا در نهایت با (کتاب السفسطه) اختتام می پذیرد .

درینجااز موضوعاتی ازقبیل اشتراك التألیف ومصادره علی المطلوب بحث میکند. (۱)

۱- تاریخ منطق، منطق دراسلام، مولفهٔ حلمی ضیاء پروفیسر فلسفه درپوهنځی ادبیات پوهنتون استانبول.

تصنیف علوم در نزد فارابی: (۸۷۰ - ۹۵۰م.) ابو نصر فارابی در رساله‌یی بنام (احصاء العلوم) به تصنیف علوم پرداخته که از آن وسعت معلومات این فیلسوف را راجع به مفهوم تعبیر (علم) در آن زمان فهمیده میشود.

فارابی در آن رساله بیان میدارد که « مقصود از تألیف این کتاب آنست که علوم مشهوره را یك بیك بشماریم. محتویات واجزای هر یك را بطور مجمل بیان کنیم طوری که این کتاب را مشتمل برپنج فصل نموده ایم:

۱- دربیان علم اللسان واجزای آن ۲ - دربیان علم منطق واجزای آن ۳- در بیان علوم التعالیم واجزای آن ٤ - د ر بیان علم طبیعی واجزای آن وعلم الهی و اجزای آن ٥ - در بیان علم مدنی واجزای آن وعلم فقه وعلم کلام.»

پس علوم از نگاه تصنیف فارابی چنین است:

۱- علم اللسان که مشتمل است از:

الف - تدقیق وحفظ الفاظی که دربین یك ملت مورد استعمال قرار گرفته وبرای مفاهمه دربین ایشان بکار می رود، باایضاح مفاهیم ودلالتهای آنها.

ب - علم قوانین الفاظ.

۲- علم المنطق که مشتمل است از:

المقولات العبارات، القیاس، البرهان، المواضع الجدلیه، السوفستیقا یعنی حکمت المموهه، الخطابه، الشعر.

۳- علم التعالیم که مشتمل از شش جزء عمده است:

الف - علم العدد (عملی ونظری.) ب- علم الهندسه. ج - علم المناظرد - علم النجوم . هـ - علم الاثقال. و - علم الحیل.

٤- العلم الطبیعی که از امور ذیل بحث میکند.

الف - اجسام طبیعیه مانند سماء وارض ومابین اینها نبات وحیوان.

ب- اجسام صناعیه مانند زجاج، سیف وسریر وهر آنچه توسط صنعت ایجاد گردد.

۵ـ العلم الالهی که در کتاب مابعد الطبیعه از آن بحث کرده است.

٦ـ العلم المدنی که اقسام افعال وسنن ارادیه را مورد بازرسی قرار میدهد واز غایه های این افعال وسنن بحث مینماید. این علم مشتمل بردو جزء است :

(الف) جزئی که مشتمل تعریف سعادت است (ب) جزئی که مشتمل بروجه ترتیب شیم، سیرو افعال است.

۷ـ علم الفقه که مشتمل بردو جزء است:

الف ـ آراء

ب ـ افعال (۱)

اجمال مباحث منطق در نزد فارابی: ابونصر فارابی به منطق اهمیت خاصی مبذول داشته وازین لحاظ بعد از ارسطو به (معلم ثانی) ملقب شده است. فارابی در موضوعات علم منطق دارای تألیفات عدیده است. از آنجمله شرح کتاب العبارهٔ ارسطو وبعضی قسمت های متفرق درکتاب (تحصیل السعادت) و (احصاء العلوم) بدست آمده است.

فارابی در منطق پیرو ارسطو است که مجمل آراء او چنین است:

۱ـ ماهیت منطق: فارابی میگوید : « صناعت منطق به اعطای جمله قوانینی می‌پردازد که به تقویم عقل پرداخته وانسان را درمعقولات از خطاء صیانت میکند.

این صناعت در معقولات متناسب است به صناعت نحو در کلام. یعنی نسبت صناعت منطق به عقل وافکار مانند نسبت صناعت نحو است به‌لسان والفاظ (۲). »

۲ـ فواید منطق: فارابی میگوید: «از بیان غرض منطق میتوان به فواید ذیقیمت

۱ـ تبصره : معلوم میگردد که فارابی در تصنیف علوم واجزاء آن روش ارسطو را تعقیب نموده وبرآنها دو علم فقه وکلام را که از علوم اسلامی است ودر عصر فارابی اهمیت بزرگی داشته است نیز افزوده است.

۲ـ احصاء العلوم ص ۱۱ ـ ۱۲.

آن ملتفت شد. یعنی در هر آنچیزی که تصحیح آنرا در نزد دیگران آرزو می نماییم ودر هر آنچیزی که تصحیح آنرا در نزد خویش آرزو میکنیم ودر هر آنچیزی که دیگران تصحیح آنرا در نزد ماآرزو میکنند. (۱)»

۳ـ موضوعات منطق: فارابی میگوید: «واما موضوعات منطق آنست که در آن باعطای قوانین پردازد. یعنی معقولات از حیث دلالت الفاظ برآنها والفاظ از حیث دلالت آنها برمعقولات (۲).»

٤ـ اجزاء منطق: فارابی میگوید: «اجزاء منطق هشت است: مقولات‌عشریا قاطیغوریاس، عبارت یاباری ارمیناس، قیاس یاانولوطیقای اولی، برهان یاانولوطیقای ثانیه، مواضع جدلیه وسوفسطیقا، خطابه یاریطوریقا، شعر ویافیو طیقا.»

فارابی میگوید که انواع قیاس پنج است:

۱ـ قیاس برهانی: که در بارهٔ موضوعی که‌معرفت آن مطلوب است علم یقینی می بخشد.

۲ ـ قیاس جدلی: که ازمشهورات ومسلمات تألیف یابد. ومشهورات عبارت از قضایا وآرائی است که اتفاق مردم تصدیق آنها رادرنزد معتقدین آنها ایجاب‌نماید. مانند «عدالت خوب است ودروغ بد است.» وامامسلمات عبارت ازمقدماتی است برحسب تسلیم مخاطب اتخاذ شده است .وفرقی نمیکند که حق باشد یامشهور ویا مقبول. وتنها تسلیم مخاطب مدار اعتبار است. ونیز قیاس جدلی آنست که برای ایقاع ظن قوی که به یقین تقرب جوید ، استعمال گردد، بدون آنکه یقینی باشد.

۳ـ برهان سوفسطایی: که درآنچه حق نیست، ایهام‌حق را ودرآنچه حق است ایهام غیر حق را پدید آورد.

۱ـ احصاء العلوم ص ۱۳.

۲ـ احصاء العلوم ص ۱۷.

۴- قیاس خطابی: که اقناع قریب به ظن قوی را هدف قرار میدهد.

۵- قیاس شعری: که باستمالت انسان از راه عاطفه وخیال می‌پردازد. (۱).

تصنیف علوم در نزد ابن سینا: (۹۸۰ - ۹۵۰) ابن سینا میگوید: «عدهٔ علوم زیاد است، ذوق وخواهشها برای آنها مختلف میباشد. لیکن در بدو امر میتوان آنها را بدو صنف تقسیم کرد:

۱- علومی که احکام آنها صلاحیت آنرا ندارد که در تمام دهر جاری گردد. بلکه در قسمتی از زمان جاری گشته وبعد از آن ساقط میشود.

۲- علومی که بجمیع اجزاء دهرمتساویة النسب است و همین علوم شایستهٔ آنست که (حکمت) نامیده شود. برخی از اینها اصول وبرخی توابع وفروع است. وغرض مادرینجاهمانا اصول میباشد. وآنچه آنها را توابع وفروع می‌نامیم؛ مانند طب فلاحت وعلوم جزئیه یی که به تنجیم تعلق دارد ودیگرصنایعی میباشد که بذکر آنها ضرورتی نیست.»

سپس ابن سینا از اصول بحث نموده وآنها را بدو قسم تفریق میکند: قسمی که عبارت از آله است (وآن منطق میباشد) واز آن برای تحصیل علوم متعلق بامور موجودهٔ عالم وقبل از آن استفاده بعمل میاید. وقسم دیگری که آله نیست واز آن در امور موجودهٔ عالم وآنچه قبل از عالم بوده است استفاده میشود. وقسم ثانی محتوی دو فرع است. یکی از آنها غایه اش تزکیهٔ نفس یا معرفت است وآن علم نظری است. دیگری عمل نمودن به رفق این معرفت میباشد وآن علم عملی است. اول الذکر برای معرفت حق و ثانی الذکر برای معرفت خیر سعی می ورزد. وهریکی از علم نظری وعلم عملی باقسام چهار گانه منقسم میگردد:

---

۱ - «فلسفة العربیه فی الشرق و الغرب» مولفهٔ حناالفا خوری رئیس پوهنځی لبنان وخلیل الجر دکتور در فلسفه. طبع بیروت ۱۹۵۸.

الف ـ علم نظری: به علم طبیعی، علم ریاضی ، علم الهی وعلم کلی.

ب ـ علم عملی: به علم اخلاق تدبیر منزل تدبیر مدینه ونبوت (۱)

پس تصنیف علوم در نزد ابن سینا بروجه تالی چنین است:

۱ـ منطق: وآن آله ایست برای سایر علوم که از اصولی آگاهی می بخشد که هر کسی که از معلوم به اقتناص مجهول می پردازد، بانهااحتیاج دارد. وجمیع جهاتی را اشاره میکند که ذهن را در معلوم کردن مجهول مساعدت نماید. وهکذا جمیع آنها وجهاتی را که ذهن را گمراه نموده و از راه رسیدن بمطلوب منحرف گرداند، تنویر میکند .

۲ـ علم طبیعی: که در امور متعلق بماده بحث میکند. اموری که حدو قوام ماده را تبین مینماید . و این چنان اموری است که در هر ماده بطور اتفاقی موجود نگشته بلکه در مادهٔ معینه یی که برای آن مهیا شده است، موجود میباشد. مانند (انسانیت) در انسان و(عظمیت) در عظم که برای هیچ ماده یی غیر از مادهٔ این هردو درست نمی آید :

۳ـ علم ریاضی: که از امور متعلق بماده بحث میکند بدون اینکه مخصوص بمادهٔ معینه یی باشد ، بلکه هرماده صلاحیت آنرا دارد که بان تعلق گیرد ومانعی موجود نیست مانند ثنائیه (دوتایی شدن) وثلاثیة (سه تایی شدن) که برای عظم و انسان و دیگر موجودات درست میاید . ومانندتربیع (مربع ساختن) وتدویر (مدورساختن) که در اجسام مختلفه صحت پیدا میکند.

٤ـ علم آلهی: ازامور متعلق به الهیات وخالق کائنات بحث میکند .

۵ـ علم کلی: از اموری بحث میکند که گاهی بماده متعلق باشد و گاهی نباشد و درهردوصورت موجود باشد. مانند وحدت ،کثرت ،کلی ،جزئی ،علت ومعلول.

۱ـ منطق المشرقین ص ۵ ـ ۷.

۶- علم اخلاق : اموری را تعلیم میدهد که لازم است انسان‌در نفس واحوال خویش بان اتباع ورزد تادر دنیا وآخرت نایل سعادت گردد.

۷- تدبیر منزل: تعلیم میدهد که انسان در سلوك جزئی متعلق بمنزل بادیگران چگونه باید رفتار کند .

۸- تدبیر مدینه : تعلیم میدهد که انسان در سلوك کلی متعلق به مدینه (شهرو جامعه) بادیگران چگونه باید رفتار کند.

اجمال مباحث منطق در نزد ابن سینا: طوری‌که قبلاً نیز ملتفت گشته‌ایم ابن‌سینا در مطالعه وتدقیق منطق خیلی تعمق ورزیده واز فارابی متابعت کرده است. وباین مسأله که آیا منطق جزئی از فلسفه است ویا آله یی برای آن میباشند، مشغول گشته است. وبرای توفیق بین مشائیین که‌منطق را (آله)میدانند ورواقیین که برعکس آن میباشند، کوشیده است .

چنانکه میگوید: «ممکن‌است منطق جزئی‌از فلسفه محسوب‌گردد ویاهمچوآله‌یی برای آن تلقی‌شود.» وعلاوه میکند : « درنزدکسی که‌چنین میاندیشد که فلسفه از اشیاء ازحیث وجود آنها -که‌بوجود ذهنی‌وجود خارجی‌منقسم‌است- بحث میکند منطق‌جزئی از فلسفه محسوب نمیشود واز حیث اینکه، منطق برای آن نافع است پس در نزد او همچو آله یی میباشد. وبالعکس در نزد کسی که فلسفه بهر بحث نظری از هروجه آن اشتغال میورزند، منطق نیز جزئی از فلسفه‌بوده ودر عین حال آله یی برای سایر اجزاء فلسفه میباشد(۱). » ازین بیانات‌معلوم میشود که این اختلاف لفظی بوده ومنشأ آن عاید باختلاف در تمدید فلسفه است .

اقسام منطق در نزد ابن سینا آنطوری که فارابی نیز در کتاب (احصاء العلوم)

۱- الشفاء المنطق ص ۱۴ - ۱۵.

خود بیان کرده وسپس جمیع فلاسفهٔ اسلام از آن پیروی نموده اند نه است:

یکم: قسمتی که از الفاظ ومعانی باعتبار کلیت وجزئیت آنها بحث‌میکند. که این عبارت از موضوع کتاب (ایساغوجی) فرفوریوس بوده وبمعنای (مدخل) صناعت منطق است.

دوم: قسمتی که از عدد معانی بسیط عامه یی بحث میکند که شامل جمیع کائنات بقطع نظر از وجود آنها در نفس ویا خارج نفس است که آنها عبارتند از مقولات عشریا اجناس ده گانه از قبیل (۱) الجوهر (۲) الکم (۳) الاضافت (٤) الکیف (٥) الاین (٦) متی (۷)الوضع (۸) الملك (۹) الفعل (۱۰) الانفعال. واین قسمت در کتاب (قاطیغو ریاس) ارسطو موجود است که بمعنای کتاب (مقولات) میباشد.

سوم: (العبارت) که این قسمت از تألیف معانی بسیط بحث میکند. تألیفی که موجبه ویا سالبه بوده بشکل قضیه درمیاید. واز آن حکم صادق ویا کاذب استخراج میشود. این قسمت در کتاب (باری ارمینیاس) ارسطو مذکور است.

چهارم: قسمتی که از تألیف قضایا بحث میکند به نحوی که توسط قیاسی که ارسطو در کتاب (انولو طیقا) یعنی (تحلیل قیاس) از آن ذکر کرده است، بمعرفت جدید پی برده میشود.

پنجم: قسمتی که از شروط ضروریه یی بحث میکند که بارعایت آنها توسط مقدمات چنان قیاسی تألیف گردد که دارای نتیجه یقینیه باشد. ارسطو ازین قسمت در (انولو طیقای دوم) یعنی (برهان) بحث نموده است.

ششم: قسمتی که برای کسانی که استطاعت‌فهم براهین ومعرفت آنها را ندارند، به تعریف قیاسات نافعه می پردازد. واین قسمتی است که ارسطواز آن در کتاب (دیا لقطیقا) یعنی (جدل) بحث نموده است.

هفتم: قسمتی که از نقایص براهین، از مجاز واز جمیع خطا های که ممکن است در قیاسات رخ دهد، باذکر وسایلی که ممکن است از آنها اجتناب بعمل آید، بحث مینماید. واینها موضوع کتاب سوفسطیقای ارسطو است.

هشتم: قسمتی که قیاسات خطابیه را تعریف نموده وجمیع وسایلی را که خطیب برای اقناع ضرورت دارد، توصیف میکند. واین قسمت موضوع کتاب (ریطوریقا) یعنی (خطابه) میباشد.

نهم: قسمتی که از اشعار وازاقتضا آت هرموضوع، ازنقایص وموارد ضعیف آن بحث میکند. واین قسمتی است که ارسطو در کتاب (فیوطیقا) یعنی (شعر) از آن بحث نموده است.

موضوع منطق: درنظر ابن سینا منطق علمی است راجع به معانی ای که به مثابهٔ صوری برای تشکیل فکر است. موضوع منطق تنها در ذهن وجود دارد. مانند معنای ذاتیت، معنای فکرت، عموم، خصوص وجوب، امکان و غیره.

فواید منطق: در نظر ابن سینا منطق دارای منفعت بزرگی است. طوری که می گوید:

«از جملهٔ منفعت منطق استکمال انسان است از جهت اینکه او صاحب عقل است. او باید حق را بداند ازجهت اینکه حق است. وخیررا بداند از جهت اینکه بان عمل واز آن اقتباس کند. معاونت فطرة اولی و بدیهة در انسان به تنهایی برای تأمین این امر کفایت نمیکند. وانسان بسیاری ازین امو را بطریقهٔ اکتساب حاصل میکند. واین اکتساب عبارت ازاکتساب مجهول است. واکتساب مجهول توسط معلوم بدست میاید. ولازم است که ازطریقه وکیفیت اکتساب مجهول ازمعلوم واقف شود.(۱).»

۱- منطق الشفاء ص ۱۶ -۱۷.

این اموریکه تذکر یافت توسط منطق تحصیل میگردد . ومنطق است که « ما را از خطاء در ادراك معانی صیانت نموده وطریقهٔ تصور صحیح آنها را میاموزد . مارا از قواعد تعریف حقیقی وتفرقه بین ذاتی وعرضی واقف میسازد. آنچه راکه عامل تقویم ماهیت است، از آنچه نیست تمییز میدهد وهکذا مارا از خطاء در تصدیق و قبول احکام ونتایج باطله یاغیر مسلمه باز میدارد . وبرای ماطرق برهان راکه به یقین میرساند، ترسیم نموده ومارا ازسفسطه یی که مهدی به خطاء ومغالطه شود، برحذر میدارد (۱) .»

۱- منطق الشفاء مقدمه، ص ۵۸.

جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

۱- جنبش تصوف و ظهور آن در ادبیات دری

سیر تصوف :

کلمهٔ تصوف ووجه‌تسمیهٔ آنرا صوف گویند، که پارچهٔ خشنی بود واهل‌تصوف در برمیکردند. همچنین گویندازصفه آمده ، چه‌نخستین‌صوفیان اصحاب‌پیغمبر (ص) از اهل صفه بودند. اما ممکن است تصوف از کلمهٔ تیوسوفی (Theosophy) یونانی آمده باشد که در آن زبان بمعنی خدا دوستی وخدا شناسی است که هم از نظر لفظ وهم از نظر معنی بتصوف نزدیك است. متصوفه چون نوافلاطونیان، باز گشت‌همه رابه یك حقیقت وخیرمطلق‌دانند و گویند که تمام‌موجودات جلوهٔ ذات‌حق ومظهر تجلی احدیت اند ودر همه جهان بیش از یك حقیقت اصلی وجود ندارد وآن اوست که در هر چه ظاهر میشود وهمهٔ موجودات آیینهٔ جمال اوست:

در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده ای ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده ای

متصوفه میگویند فرق بین مردم‌از خامی فکر پیدامیشود وهرقدر افکارپخته تر شود همه بطرف حقیقت میروند ، مخالفت از میان بر میخیزد ووحدت جاگزین میشود :

جنگ هفتاد ودوملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت رهٔ افسانه زدند

علم نزدمتصوفان‌اولی سه‌مرحله‌دارد: یکی مرحلهٔ‌تجربت‌حسی یاآزمایش ،دگر استدلال یادانستن ،سدیگر کشف وشهودیادیدن. علم در مرحله‌نخستین‌عبارتست‌ازعلوم تجربی،

حرفت و پیشه وآنچه بوسیلهٔ آزمایش تکامل کند. در مرتبهٔ دوم، علوم عقلی وفلسفه وآنچه مربوط باستدلال ودانش است جا میگیرد. در مرحلهٔ عالیتر، علمی است که نه بوسیلهٔ آزمایش ونه بوسیلهٔ استدلال، بلکه بوسیلهٔ کشف وشهود ودیدن حاصل میگردد وآن نوریست که در دل انسان میتابد وروح برای ادراك حقایق آماده میشود وبیك چشم زدن زمینها تاآسمانهارا میداند وعالمها را طی میکند. این علم «حکمت اشراق» است که روشنی آن بقلب پرتو افگند تاحقیقت مطلق را درك کند وانسان برای ادراك آن میباید دارای احساسات رقیق، عشق وذوق باشد که عشق و ذوق محور و بنای تصوف است. نخست درقرن چهارم بود که تصوف بصورت دستگاه (نظام System) ظاهر شد وسازمانی پیدا کرد وبصورت مؤسسه (یاسازمان Institution, Organization) درآمدو خانقاه، سماع وخرقه لازمهٔ آن شد وتصوف دربند وربشکل یك مدرسهٔ تربیتی درآمد ومنظور کلی وعمده اش پرورش کامل انسانها بود تابشررا بسوی انسان کامل راهبری کند. باخانقاه، سماع وخرقه وسایرعناصرآن تصوف را بحیث یك دستگاه وسازمان ذوقی هیجان انگیز روشنی ده وانگیزهٔ دانش در انسان در آوردند. خدمت بمردم از هدفهای عمدهٔ آن قرار گرفت.

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح وسجاده ودلق نیست

باینصورت دل را مرکز محبت وعبادت خداوند وجلوه گاه وی گفتند واظهار کردند که این خود نردبانی است تابشر را ازعالم پایان بعالم بالا، ماورای عالم ماده، ببرد.

بروز تصوف در ادبیات افغانستان :

تصوف در قرن چهارم بخراسان (افغانستان امروز) راه یافت. متصوفان که در پیرامون دستگاه خلافت خود را مقید می دیدند وبا آزادی بنشرافکار وعقاید خود نمیتوانستند بپردازند به مملکتهای اسلامی رخنه کردند. چون بخراسان آمدند وزمینه

را برای آزادی فکر وعقیدت خود مساعد یافتند بتکامل نظریات خود پرداختند. مخصوصاً که درینجا هم ذوق وعشق وروحیهٔ عرفانی از ایام باستان موجود بود ممد پیشبرد آراء شان شد. مردم خوش ذوق وقریحتمندمانیز بزیبایی آن افزودند. در قرن پنج وشش بود که تصوف کم کم‌راه خود را در ادبیات افغانستان نیز باز کرد. قدیم ترین آثار عرفانی آندو ر برخی پارچه‌های متفرق نظم ونثر است بخصوص حالات خواجه ابوسعید ابی الخیر ورباعیاتش آثار قابل ذکری اند. رابعهٔ بلخی، بابا طاهر عریان وخواجه عبدالله انصاری هروی تصوف را در شعر داخل کردند که در نثر اسرارالتوحید و کشف المحجوب علی هجویری از پیشا هنگان این جنبش شمرده میشوند. تصوف وعرفان ادبیات مارا لطف‌خاص وجلوهٔ دیگری‌بخشید وسنائی رسماً ادبیات تصوفی را بحیث یك جنبش تأسیس کرد که باعطار رونق گرفت، با مولوی تکامل کرد وبیدل اشعار ملکوتی خود را بان روح داد. شعر تصوفی درادبیات مابا رابعهٔ بلخی از شاعره های دور سامانی آغاز یافت و بیمناسبت نخواهد بود از چگونگی آن سخنی بمیان آریم. زیرا رابعهٔ بلخی اساس شعر عشقی وعرفانی را گذاشت وتصوف وی بنیاد تصوف در ادبیات دری بشمار می آید.

رابعهٔ قزداری بلخی: ازشاعره های معروف دور سامانی است که در قرن چهارم در بلخ متولد شد ومعاصر رودکی بود. زیبای خیره کننده واستعداد وقریحت بیمانند او بزودی ویرا مشهور ساخت؛ اما خودش دربند عشق یکی از غلامان جوان زیبای خود بنام بکتاش بود واین عشق زود برسر زبانها افتاد. چونکه در ازدواج ایشان مهانعتی بعمل آمد مجروح‌شدوروح لطیف‌او بعشق خیالی پناه‌برد. دراعماق روح خویش‌عشق‌صنم‌خود راباحرارت‌تمام می‌پرورید‌اطرافیان درخفاجوان مذکوررا بقتل رسانیدند. این سانحهٔ غم انگیز باعث تحریك احساساتش شد ودر بحر عشق تصوری غرق شد. رابعه شاعر پرقریحتی بود که اشعارش نمایندهٔ فکر بلند عرفانی

وجذبات اوست. وی کنه عشق را درك کرده عواطف خفه شده ودل داغدیده اش آنرا نگهداری کرده است. دراشعارش یك دردعمیق وجذبهٔ پرشوردیده میشود. هنگامیکه نالهٔ اوباوج میرسد، بنظرمیرسد که حقیقت در تصور آمیخته است وخیال جای حقیقت گرفته. شعر عرفانی رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است. مهمترین خاصیت شعر وی تصوف وعرفان است. روحیکه در احیای مجدد زبان وادبیات شعله زد در توسعه وانتشار ادب افغانستان وابتکار وابداع شعر از بین نرفت. افق نظر وسیع که خواشها وآرزو های نو والهامات جدید باخود آورد، خواست اسرار باطنی ورموزاعماق روح را نیز افاده کند از دید گیها بسوی معنی گرایید واین آغاز وشفق طلیعهٔ تصوف در ادبیات ماست.

۲- تکامل مثنویهای عرفانی: ازسنائی تامولوی

الف ـ حدیقه سنائی : تهداب شعر تصوفی

بسکه شنیدی صفت روم وچنین
خیزو بیا ملك سنائی ببین
تاهمه دل بینی بیحرص وبخل
تاهمه جان بینی بی کبرو کین

رابطهٔ زندگانی سنائی باآثار وسبك وی:

اولین شاعر متصوف بزرگ افغانستان که اساس مثنوی عرفانی را گذاشت، ابوالمجد مجد ودبن آدم سنائی است که از بزرگترین عالمان عصر ودر حکمت وفلسفه استاد بود.

وی در نیمهٔ اخیر قرن پنج (۴۷۳) در غزنه متولد ودر ۵۲۵ یا ۵۳۵ در همانجا وفات یافت ودفن شد. مرقدش درغزنه سرراه زیارتگاه خاص وعام است وهرگز رانده

یکبار آنرا زیارت میکنند ونامش را ببزرگی حکیم برند. شکوه وابهت وی تاهنوز در مرقدش پیداست که برزایر تأثیرعمیق میکند. زندگانی سنائی دودوره داشت؛ آثارش هم بنابر همین‌دو دوره دونوع اند. وی‌در ابتدای‌جوانی؛مانند مسعود سعد وسید حسن‌غزنوی بدربارغزنویان ازقبیل‌سلطان ابراهیم‌وسلطان مسعود،مخصوصاً بهرامشاه بسرمیبرد ودردور اول زندگانی‌شاعر درباری‌بود وقصاید مدحیه میسرود. در این‌دور،وی‌پیروسبك شاعران‌قدیم‌غزنه‌بود. بیشتر ازمنوچهری وفرخی اقتفامیکرد. غزل هایش شباهت زیادی بفرخی دارد. از معاصران بمسعود سعد نظر داشت واز گفته هایش استقبال کرده است وبرای نخستین بار دیوان مسعود سعد راجمع آوری کرد. این دور تقلیدوی است. درقصیده سرایی گرچه سخنش روان است؛اما تازگی و ابتکار ندارد،اما درشعر عارفانه..

سنائی بگردش درشهرخراسان (بلخ) هرات، مرو، سرخس، نیشاپوروخوارزم پرداخت وبه حج رفت. پس ازباز گشت وی ازحج، دوردوم زندگانی اش آغاز مییابد که پس از مسافرتها در روش فکری او تحولی رخ داده یك انقلاب روحی بسوی دست داد. حکایت لاهیخوار (لایخوار) نیز در فکروعقیدت او تأثیری آورد وشامل طریقت صوفیه شد. بقیت عمر را بمر اقبت وسرودن اشعار تصوفی وعرفانی پرمغز پرداخت که ایندورا بتکار اوست. ازقصیدهٔ درباری بمثنوی عرفانی پرداخت. سنائی نقطهٔ انعطاف جنبش قصیده سرایی بمثنوی عرفانی است. عظمت وبزرگی سنائی نیز در شعر عارفانه است که خود بنیاد گذار ومؤسس آن بود. متصوفان قبل از سنائی در شعر فقط جذبات باطنی خود را بیان کرده بودند. اما بحیث تصوف خالص ومرتب همان سخنان سنائی است که اساس وآغاز شعر عرفانی واخلاقی را گذاشته است. مثلیکه ناصر خسرو اندك پیش ازوی شعررا برای بیان پند وتبلیغ وسیله ساخت. آثارسنائی شامل مضامین پرمغز اخلاقی است و اشعارش از پند

واندرز وارشاد مملوست. سبك اومهیج وعالیست. بمعنی بیشتر توجه کرده‌تابلفظ. وی بعلاوه بنیاد گذار غزل عرفانی نیز هست که بوسیلهٔ مولوی قوام یافت وبا سعدی وحافظ باو جش رسید وبیدل آنرا باسمانها برد. سنائی برای ارشاد مردم براه راست و رهنمایی بمطالب اسلامی،از فلسفهٔ تصوف کار گرفت وآنرا بشعر آورد وکتاب های ضخیم در شعر عرفانی نگاشت. سنائی درین دور مدح کس نگفت :

مدحش چرا کنم که بیا لایدم خرد هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

وی سخت صاحب عزت وعلوهمت بود. بهرا مشاه خواست خواهر خود را بوی تزویج کند، نپذیرفت وگفت:

من نه مرد زن وزرو جاهم بخدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی دهی زاحسانم بسر تو که تاج نستانم

بزرگ منشی ویرا از دوبیت زیرین میتوان دانست که گوید:

نخواهم لاجرم نعمت نه درد نیا نه در جنت
همیگویم بهر ساعت چه در سرا چه در ضرا
که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت
چنان کزوی برشك آید روان بوعلی سینا

آثارسنائی بعلاوهٔ دیوان قصاید وغزلیاتش شامل هشت هزاربیت ، مثنوی حدیقه دو ازده هزاربیت همچنین مثنویهای طریق التحقیق،سیرا لعبادالی المعاد، کنزالرموز، عشقنامه، عقلنامه ، کار نامهٔ بلخ وبهرامنامه اند.

حدیقه‌وپی‌زیری تصوف:

آنکه باشد سخن شناس وحکیم همچو قرآن ورا نهد تعظیم

حدیقة‌الحقیقه‌وشریعة‌الطریقه اولین‌مثنوی‌مهم عرفانی وشاهکاریست‌که بزرگترین‌کتاب نظم عرفانی بشمارمی آید ویکی ازچند شاهکار بزرگ ادبیات افغانستان است.

چون زقرآن گذشتی واخبار نیست کس را بدین نمط گفتار

بنابر اهمیت و ارزش، سنائی خود آنرا فقط پس از قرآن واحادیث دانسته. حدیقه یکسد وره حکمت عملی است در دوازده هزار بیت که سرمشق زندگانی مردم وراهنمای اخلاق فردی واجتماعی بشر بوده ودارای ده باب است طوریکه باب اول در توحید، باب دوم درذکر قرآن کریم اهمیت ومعجزات آن، باب سوم درود حضرت محمد(ص) بلندی و نبوغش بسایر پیغمبران و فضایل خلفای راشدین واهل بیت، باب چهارم در باب عقل، باب پنجم در فضیلت علم ومعنی عشق وحالاتش، باب ششم درذکر نفس کلی ومراتب آن وکمال عقل، باب هفتم در صفت افلاك وبروج ودرجات قلب وعشق وانس، باب هشتم در مدح سلطان بهرام شاه وامیران واعیان دولتش، باب نهم درحکمت وامثال، باب دهم درتصنیف کتاب.

حدیقه از شاهکار های نظم دری است و کمتر کتابی بدین پایه ومایه از سلاست وروانی الفاظ ودقت معانی ومطالب عالیه است وبعلاوه مزایای ادبی که زادهٔ طبع روان، فکر بلند وذوق سلیم گویندهٔ آن است و بیشتر مطالب آن ناظر به آیات قرآن کریم واخبار نبوی وآثار صحابه و کلمات مشایخ ومعانی دینی واخلاقی وفلسفی وغرفانی وامثال وحکم وحکایات است واز آن برمی آید که حکیم علاوه برتبحر کامل وی در زبان دری از معارف وعلوم اسلامی خصوصاً علوم ادبی وتفسیر وحدیث وفقه وحکمت وعرفان ومنطق و کلام وتاریخ ونجوم وطب اطلاع کامل داشته برموز دقیق هریك بخوابی واقف بوده است و کمتر بیتی از آن خالی ازدقایق علمی ورموز ونکات ادبی است. برخی از بزرگان برای فهم اشعار حدیقه گفته اند که تا کسی چندین مرتبه مثنوی مولوی را که در واقع تفصیل وشرح ابیات حدیقه است نخواند ودر معانی وحقایق آن غور نکند وتأمل ننماید، برحقیقت معانی حدیقه واقف نشود. چنانچه فهم معانی اشعار مثنوی را هم خود مولینا منوط بدانستن سخنان سنائی وعطار دانسته.

سنائی در نظم حدیقه مبتکر بود و کسی پیش از وی نظمی بدین بدیعی نیاورده و کتابی بدین اسلوب نپرداخته، سخن شناسان ونقادان شعر و بزرگان تصوف آنرا بزرگ شمرده ومحترم دانسته اند. اگر چه پیش از وی نیز آثار نظم ونثر عرفانی در کشور ماوجود داشت اما حدیقه بزرگترین اثریست که فصول ومباحث تصوف را تصنیف کرده،طبقه بندی نموده حدود آنرا بحیث یك دانش معین کرده از آن «علم تصوف» پدید آورده که بعداً عطار ومولوی نیز ببسط موضوع پرداخته واین نوع فکر وشعر را تکامل بخشیدند. مگر حدود وفصول آن همان بود که سنائی پی ریخته بود. روش سنائی در حدیقه آن است که هرباب را بفصلها وبخشها تقسیم کرده در هرفصل نخست غالباً یك حکایت ساده، عام فهم و کوچك را بصورت تشبیه ومثال آورده سپس بارشادواندرز میپردازد ومطالب خود را با استفاده از مبادی قرآن کریم وآنگه احادیث واخبار وروایات بکرسی اثبات وقبول می نشاند ودرضمن مثالها وتشبیهاتی می آورد تاموضوع را مجسم کند. هرفصل وگاهی یك قطعه از یك فصل ممکنست موضوع جداگانه ومستقلی باشد. چون آغاز کار است تسلسل داستانها بوجود نیامده وموضوعات قطعه قطعه وحکایات کوچك است و بزودی رخ از حکایت بسوی اندرز مینماید. با بنصورت میتوان گفت که تصوف سنائی زادهٔ محیط است. وی که محیط خود را تدقیق کرد وبرای اصلاح آن قدم گذاشت معنویات را باساس موضوعات مجسم داستانها واخبار وروایات تبلیغ کرد ومنظور اولش تشریح مطالب اسلامی بود تابتبلیغ ونصیحت بکار آید.

سنائی در نظر دیگران:

سنائی طوریکه از شاعران قبل از خود متأثر شده برشاعران مابعد نیز تأثیر عظیم بجا گذاشت. نمونهٔ ارادت وی بشاعران ماقبل ازین بیت هویدا است:

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بوالفتوح کنیم

خاقانی بانهمه شکوه وعظمت خود که بعنصری ورودکی سرفرو نارد ، خویشتن را بدل سنائی وپیرو او دادند :

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
چون زمان عهد سنائی در نوشت آسمان چون من سخنگستر بزاد

حدیقه همواره مورد نظر شاعران بوده از روی آن استفادتها شده. سعدی تابسیار حد از آثار وافکار سنائی متأثر است واز آن الهام گرفته . در گلستان نکاتی را نقل کرده وحتی پیر وسبك او بود که بعداً بیاید .

عطارو مولوی هر دوسنائی را پیشرو وامام خود دانسته اند :

عطار روی بودو سنائی دو چشم او ما ازپی سنائی وعطار آمدیم
ترك جوشی کرده ام من نیم خام وز حکیم غزنوی بشنو تمام

ب : منطق الطیر عطار : مبنای (Symbolism)

رابطهٔ زندگانی وسبك وآثار عطار :

شیخ فریدالدین محمد عطار درنیشاپور تولد یافت در جوانی بفرا گرفتن علوم مشغول شد وخدمت‌اهل ذوق میکرد. از شاگردان شیخ رکن‌الدین بود بالاخره خودش نیز بمقام ارشاد رسید. وی مسافرتهای زیادی درشهرهای خراسان (افغانستان)، حج، شام، ایران وهند کرد. وی داروفروش‌بود،معاینه‌خانه‌داشت. بنابرین وی راعطار گویند. همینکه ازمعالجت های جسم فارغ میشد به‌معالجات روح می پرداخت و اشعار عرفانی وتصوفی میسرود. آثار و احوال صوفیان را گرد می آورد. آثارسنائی را می خواند وتحت تأثیر شدید آن واقع بود . عطار زندگانی درازی کرد . حتی عمرش را صد سال گویند . بالاخره در ۶۲۷ دردور مغول گشته شد. وی آثاری زیادی درشعر عرفانی سروده اما مدح نگفته. تعداد آثارنظم ونثرش‌سی‌است واشعارش را درحدود صد هزار بیت گویند. معروفترین آثارش،دیوان قصاید وغزلیاتش،دارای ده هزاربیت

عرفانی وتصوفی ومثنوی منطق الطیر است . سایر آثاراو مصیبت نامه ، الهی نامه، خسرو نامه، پند نامه ،اسرار نامه، جواهر نامه ، مختار نامه ... اند عطار درنثر نویسی هم ماهر بود.مشهور ترین اثر نثر او تذکرة الاو لیاست درشرح احوال عارفان ومکارم اخلاق شان .

عطار نیز مانند سنائی بدو رشته پرداخته، اما بیك جهت روان بود. وی قصایدی بسبك شاعران خراسان دارد اماتغزل کمترد آرد. شعراو در استحکام وجزالت بپایهٔ قصیده سرایان بزرگ نمیرسد ؛ اما ازتصوف وعرفان پراست . استادی وابتکار او هم در غزل عارفانه است ودرین فن سرمشق مولوی وحافظ میباشد که در شمن غزل از زاهدان ظاهر پرست هم بدگویی میکند. در مثنوی سبك مخصوصی دارد که برای تفسیر موضوع از حکایت های روز مره وعملی استفاده میکند.چون در قرآن تبحر داشت آیتها ومفهومهای آنرا دراشعارخود نیز آورده‌است،همین روش مورد تقلید مولوی در مثنوی قرار گرفت.

شیوه وسبك عطار در شاعران تصوفی چون مولوی، حافظ ،شیخ محمودشبستری، بیدل تأثیر فراوانی داشت.

مولوی ویرا چنین میستاید وخود را پیرو او می داند:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم
من آن ملای رومی آگه از نطقم شکرریزد ولیکن درسخن گفتن غلام شیخ عطارم
عطار روی بودوسنائی دوچشم او ما از پی سنائی وعطارآمدیم

شیخ محمود شبستری گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صدن قرن چون عطار ناید

منطق الطیر حلقهٔ وصل حدیقه ومثنوی :

منطق الطیر یا گفتار مرغان،مثنوی منظوم عطار و در سال ۵۸۳ تألیف شده است.

عطار، حدیقهٔ سنائی را پیش نظر داشته، بهمان نمونه پیشرفته است . این کتاب که بزبان مرغان نوشته شده در واقع مطالعت کامل زندگی وعقاید صوفیان را احتواء می کند ومراحل تصوف وسیرسلوك را مینماید که درینجا آن مراحل ازسه بهفت ارتقاء کرده. عطاردر آغاز ازحمد ونعت‌شرح فضایل‌خلفای‌راشدین واصحاب‌پیغمبر (ص) و ارشاد در ضمن آن، یك حکایت را باوقفه هاو تفریحات وانترکت ها وحکایتهای ضمنی در سراسر کتاب تعقیب میکند. درنخست‌صفت طیور را مینماید بعد هد هد برای طلب سیمرغ بامرغان سخن میگوید ومیگوید که سیمرغ شاه پرندگان است وما باید شاه را بیابیم .پرندگان هر کدام بنوبت عذر میخواهند. هد هد از صفات شکوه فرهت سیمرغ سخن میگوید . پرندگان براهنمایی هد هد برای طلب سیمرغ اتفاق میکنند وبراه می افتند. در ضمن راه هرپرنده اشکال وعذری مطابق آنکه این سفر ویرا از فلان آرزو وهوسش باز میدارد،میگوید. پرندگان پس از پرواز مقدماتی برسر وادیهامیرسند وباید آن‌هفت وادی مظهر طلب،عشق،معرفت،استغنا،توحید،حیرت فقرو فنا را طی کنند. در ضمن وادیها نیزشاعربارشادو تبلیغ میپردازد ودر آخراز هزاران مرغ که هر کدام در نیمه یاقسمتی‌از راه برمیگیردند یامی‌افتند ومیمیرندتنها، سی عدد مرغ از همه وادیها گذشته بوادی فقر وفنا میرسند . درینجا حوضی بنظر میرسد.اینها از تشنگی بجان آمده اند دوراین حوض‌نشسته منتظر سیمرغ اند.چون در آب نگه کردند دیدندآن‌سیمرغ خود سی مرغ بود.

چون نگه کردند آن سیمرغ زود — بیشك این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سر گردان شدند — این ندانستند تاخود آن شدند
خویشرا دیدند سیمرغ تمام — بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردندی نگاه — بود خود سیمرغ در آن جایگاه
ور بسوی خویش کردندی نظر — بوداین‌سی مرغ ایشان آندگر

ور نظر در هردو کردندی بهم هردو یك سیمرغ بودی بیش و کم
هر که آید خویشتن بیند در او جان وتن هم جان وتن بیند در او

سپس کتاب‌را بامنظور هاو هدفهای خود در ضمن امثله تمام میکند.

روش عطار در منطق الطیر:

روش عطار ساده است در بین حکایت اصلی کتاب «در طلب سیمرغ» هر جاییکه ایجاب کرده‌برای رفع خستگی خوانند حکایتهای کوچك آورده ارشادی نموده به حکایت اصلی برمیگردد. درضمن‌حکایتها تصویر هاو تشبیهات مجسم ارائه کرده غالباً حکایتهای عشقی آورده است. درین حکایتها عطار خواسته است عاشق را به معشوق برساند وآنجاییکه عاشق به‌معشوق میرسد می‌میرد وازبین میرود ووانمود میکند که مرگ وسیلهٔ رسیدن عاشق به معشوق وراه وصل است. همچنین در ضمن شرح ووصف وادیها ارشاد میکند ودست خواننده را گرفته باخود بوادیهای سلوك سیر میدهد ودر همه جادست از تبلیغ وراهبری وراهنمایی نمیگیرد. این روش سادهٔ دراماتیك عطار دامنهٔ همان روش سنائی درحدیقه است با این فرق که در حدیقه حکایتها از هم جدا بوده اما در ینجا باوجود حکایتهای کوچك یك فکر کلی یك حکایت بزرگ وضمناً دوسه حکایت نیمه بزرگ مانند حکایت شیخ صنعان و کار فرشدن او از جهت معشوقهٔ مسیحی وبعد بکنه حقیقت واسلام واقعی رسیدن نیز دیده میشود. منطق الطیر حلقهٔ وصل حدیقهٔ سنائی ومثنوی مولوی است که در مثنوی جنبهٔ داستان نگاری وپیوند فکر متکاملتر میشود. درضمن‌شرح هفت‌وادی معرفت، هفت مرحله رسیدن بخدارا وصف میکند وبرای رسیدن بحقیقت مطلق طی آن ضروری است.

در بارهٔ هفت وادی که هفت ستاره ،هفت رنگ، هفت‌روز ،هفته ، هفت‌طبقه یك رصد گاه را در مدنیت آثور و بابل وهفت خوان رستم را در شاهنامه بیاد می آورد. مولوی گفت:

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم(۱)

۱- اقتباس (باتلخیص) از تاریخ ادبیات دری تألیف مرحوم محمد حیدر ژوبل.

نوشتهٔ پوهنیار عبدالقیوم قویم

آثار سعدی و سخنوران افغانستان *

شیخ مصلح‌الدین (یامشرف‌الدین) سعدی شیرازی از شعرای بزرگ زبان دری است. این سخنور نامی بقول بعضی از تذکره نگاران ومحققان ، قسمتی از عمر خویش را بتحصیل علوم وبمسافرت سپری کرد (۱) در هنگام سیر وسفر به بلاد مختلف،از مظاهر متعدد دیدن نمود وبا طوایف گوناگون مجالست کرد. آنچه را که دید یاشنید در آثار منظوم ومنثور به نهج بسیار بلیغ واستادانه بیان داشت . آثار او دستور زندگی وحکمت عملی وقواعد سیاست وشرایط عدل واحسان وبالاخره منبع زلال دانش و ادب است. بنابرآن قاطبهٔ دانشمندان ومربیان آنرا بدیدهٔ تحسین نگریسته اند. علامه تفتازانی گفته بود: «کاش تمام مطول را از من میگرفتند واین فقره را میدادند که از بستر نرمش بخاکستر گرمش نشاند» (۲)

بدینصورت مقام ادبی وعلمی سعدی در نزد افغانیان خیلی ارجمند است . گلستان وبوستان او که مجموعهٔ پندو اندرز وبهترین راهنمای زندگی آدمی زادگان است، در مدارس محیط های‌دری زبان ازجملهٔ بهترین کتب درسی بحساب میرود.

---

* متن بیانیهٔ پوهنیار عبدالقیوم‌قویم‌بتاریخ ۱۱ثور ۱۳۵۰، درکنگرهٔ‌جهانی‌سعدی وحافظ،منعقدهٔ‌شیراز.

۱ ـ تذکرة الشعرای دولتشای‌سمرقندی به تحقیق و تصحیح محمد عباسی ،ص ۲۲۳؛ متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا، سال ۱۳۴۰، ص۸.

۲ـ سخندان فارس اثر مولانا محمد حسین آزاد، ترجمهٔ ملك الشعرای‌مرحوم قاری عبدالله، طبع کابل سال ۱۳۱۵،ص ۴۳.

در افغانستان نیز از سالیان متمادی به این طرف، این دو اثر جزء پرو گرام درسی مدارس بوده است .در پوهنتون راجع به آثار وافکار سعدی تحقیقات ومطالعاتی صورت میگیرد ودر مکاتب منتخب آثارش درضمن کتابهای متون زبان دری صنوف مختلف (۱) تدریس میشود.

همانطوریکه در آثار سعدی اماکن تاریخی افغانستان از قبیل بلخ (۲)، بامیان (۳)، غور (٤) نیمروز(٥) ، بدخشان (٦) وفاریاب (۷) بمناسبتهایی یادشده است؛ همانگونه نیز تأثیر آثار برخی از نویسندگان و گویندگان افغانستان در کلام وی

۱- قرائت دری صنف‌پنجم ،تألیف محمد آصف مائل چاپ وزارت معارف ، کابل ص ۲۹، ٤٦ ۱٥ ٥٦، ۷۰، ۸۰ .

قرائت دری صنف ششم ، تألیف دکتور جاوید چاپ وزارت معارف ، کابل‌ص ۱، ۳، ٥۳، ۷۹ وصفحات متعدد دیگر .

قرائت دری صنف هفتم ،تألیف جاوید چاپ وزارت معارف ،کابل ص ۳۳، ۳٤، ٥۱، ٦۲ ٦۷ وصفحات متعدد دیگر.

قرائت دری صنف هشتم ،تألیف جاوید چاپ وزارت معارف، کابل‌ص ۱، ۱۸، ۲۲، ۲٦.

قرائت دری صنف نهم ،تألیف جاوید چاپ وزارت معارف ،کابل‌ص ٤۷، ٤۸، ٦۱، ۷۲ و صفحات متعدد دیگر.

قرائت دری صنف دهم ، چاپ وزارت معارف، کابل‌ص ٥، ۹، ۳۰، ۳۱، ٦٦.

قرائت دری صنف یازدهم ،چاپ وزارت معارف ، کابل‌ص ۳، ۲۲، ۳۳، ٥۰، ٦۰، ٦۱.

قرائت دری‌صنف دوازدهم ، تألیف استاد خلیلی چاپ وزارت معارف کابل‌ص ۳۱ ، ۷٥ ۸۷ ۹۹، ۱۰۰، ۱۰٦، ۱۲۸، ۱٦۸.

۲- گلستان به کوشش سعید نفیسی سال ۱۳٤۱ص ۱٥۹.

۳- ایضاً.

٤- ایضاً ص ۹۹؛ بوستان چاپ عکس ، کابل، ص ۷٥.

٥- ایضاً ص ۱۰٥.

٦- ایضاً ص ۱۸۰.

۷- گلستان سعدی به اهتمام عبدالعظیم گرگانی سال ۱۳۱۰، مقدمه ص یو .

بنظر می رسد. چنین می نماید که شیخ اجل در ضمن مطالعات دامنه دار خویش به کتب منظوم ومنثور دری نظر داشته واز بعضی از آنها متأثر شده است.

یکی از نویسندگانیکه قبل از سعدی می زیست وروش وی در نگارش نثر مسجع مورد نظر سعدی واقع گردید، خواجه عبدالله انصاری هرویست. این عارف بزرگوار در کتاب سیر السالکین خویش انشایی دارد بدین نهج: «روزی در عالم جوانی چنانکه دانی در خود نظر کردم خود را دیدم عوری ونفس را برخود زوری گفتم چون کنم تاالف خود را نون کنم درین راه مردی باید روحانی وفردی رحمانی که ترك خلایق کند وترك عوایق ومراعیالی وفرزندی وخیالی وپیوندی وبسبب ایشان سجود من پریشان مونت فرزندان ومعونت دلبندان برذمهٔ من قرض وادای آن فرض خدمت ایشان کنم یاد وای دل پریشان کنم...» سعدی در دیباچهٔ گلستان ودر حکایت ذیل از باب پنجم این کتاب: «در عنفوان جوانی چنانکه دانی باشاهدی‌سری وسری داشتم ...» (۱)، از اسلوب انشای خواجه عبدالله انصاری پیروی کرده است.

همچنان سعدی به اشعار شاعران بزرگ افغانستان از قبیل سنائی غزنوی، مولوی بلخی وظهیر فاریابی نظر داشته است. زیرا در آثار وی بعضی نکات ومفاهیم اخلاقی وعرفانی را می یابیم که‌هستهٔ آن در آثار سنائی ومولوی گذاشته‌شده است. بطور مثال سنائی در یکی از غزلهای خود میگوید:

خورشید تویی وذره ماییم — بر روی تو روی کی نماییم
تاکی بنقاب و پرده یکره — از کوی برای تا برایم
چون تو صنم‌وچو ماشمن‌نیست — شهری و گلی تویی ماییم
آخر نه ز گلبن توخاریم — آخر نه زباغ تو گیاییم
گر دستهٔ گل نیاید از ما — هم هیزم دیگ را بشاییم (۲)

۱- گلستان به اهتمام عبدالعظیم گرگانی ص ۱۳۹.

۲- دیوان سنائی به اهتمام مدرس رضوی تهران سال ۱۳۴۱ص ۹۴۶.

سعدی در آخر باب دوم گلستان خویش دراخلاق درویشان حکایت منظومی دارد بدین طرز:

دیدم گل تازه چند دسته بر گنبدی از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه ناچیز تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه و گفت خاموش صحبت نکند گرم فراموش
گر نیست جمال ورنگ وبویم آخر نه گیاه باغ اویم
من بندهٔ حضرت کریمم پر وردهٔ نعمت قدیمم
گر بی هنرم و گر هنرمند لطفست امیدم از خداوند (۱)

درین دو منظومه گذشته از اینکه عصارهٔ فکر وروح مطلب چیز واحد است وهردو شاعر موضوع را به اسلوب خود پرورانیده اند، درالفاظ وترکیب کلمات نیز مشابهتی دیده میشود. مخصوصاً در بیتهای چهارم وپنجم سنائی وبیت اول وچهارم سعدی ترکیب ها عین یکدیگر اند. موارد دیگر نیز هست که از تأثیر سنائی بر سعدی حکایه کند. سنائی در مثنوی حدیقة الحقیقه گوید:

از رعیت شهی که مال ربود گل زپی بر گرفت وبام اندود

سعدی گوید:

درم بجور ستانان زر بزینت ده بنای خانه کنانندوبام قصر اندای (۲)

سنائی گوید:

چون موی شدم زرشک پیراهن تو وزرشک گریبان تو ودامن تو
کاین بوسه همی دهد قد مگاه ترا وآنرا شب روز دست درگردن تو (۳)

سعدی گوید:

رشکم ازپیراهن آید که در آغوش توخسبد زهرم ازغالیه آید که براندام توساید (٤)

۱- متن کامل دیوان سعدی، گلستان، بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳٤۰ ص ٦۲.
۲- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳٤۰ ص ۷۳۳.
۳- دیوان سنائی به اهتمام مدرس رضوی سال ۱۳٤۰ ص ٦۲.
٤- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳٤۰ ص ٤٦۳.

سنائی گوید:

اندرین راه در بدی نیکی است کاب‌حیوان میان‌تاریکی است (۱)

سعدی در گلستان گوید:

ز کاربسته میندیش و دل شکسته مدار که آب‌چشمهٔ‌حیوان‌درون‌تاریکی‌است

علاوه برآن در بعضی از اشعار دیگر این دو شاعر مشابهتهایی دیده میشود. (۲) سعدی درایراد غزلهای دلنشین خود برغزلیات دیوان شمس مولوی نیز نظر داشت(۳)

همچنان در اشعار ظهیر فاریابی وسعدی شیرازی مشابهتهایی بملاحظه می‌رسد.

ظهیر فاریابی گوید:

بنیاد چرخ برسر آبست از آن قبیل پیوسته درتحرك‌و دوران چوآسیاست(٤)

سعدی گوید:

بنیاد خاك برسر آبست از آن سبب خالی‌نباشد ازخللی یاتزلزلی (٥)

سعدی بعضی‌از تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده است . در اینجا شعر هردو شاعر را بجهة مقایسه نقل میکنیم :

از ظهیر فاریابی:

هزار توبه شکستست زلف پر شکنش کجا بچشم درآید شکست حال منش

دل شکسته اگر زلف اوبرافشانی کم از هزار نیابی بزیر هر شکنش

مرا دو دیده‌زحسرت سپید گشت‌چنانکه فرح نیابم ازآن جز ببوی پیرهنش

چنین که باسر زلفش روان من‌خوکرد چگونه الف‌بود روز حشر بابدنش

۱- گلستان به اهتمام عبدالعظیم گرگانی ص نو مقدمه.

۲- قلمرو سعدی اثر علی دشتی ص‌ص ١٦٤ - ١٦٥ .

۳- تاریخ ادبیات دری تألیف محمد حیدر ژوبل چاپ کابل ص‌ص ۱۰۱ ۱۰۲؛ گلستان ، به‌اهتمام عبدالعظیم گرگانی ص یج مقدمه.

٤- دیوان ظهیر فاریابی به اهتمام هاشم رضی از انتشارات کاوه ص ٥٣ .

٥- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا ص ٧٤٥.

همیشه اشک چو باران زدیده میبارم مگر که تازه بماند رخ چو نسترنش
دلم زچاه زنخدان او چگونه رهد چودست می نتوان زد بعنبرین رسنش
در آب دیدهٔ من غرق شد چو نیلوفر خیال قدچوشمشاد وروی چون‌سمنش
از آن چودایره غم در میان گرفت مرا که راه نیست خرد را بنقطهٔ دهنش
عجب ترآنکه بیاید گشادهر ساعت بمدح شاه جهان از دشیربن حسنش (۱)

ازسعدی:

رها نمیکند ایام در کنار منش که داد خود بستانم ببوسه از دهنش
همان کمند بگیرم که صید خاطر خلق بدان همی کندو در کشم بخویشتنش
ولیک دست‌نیارم زدن‌در آن سر زلف که‌مبلغی دل خلق‌است زیرهر شکنش
غلام قامت آن لعبتم که برقد او بریده اند لطافت چو جامه بربدنش
زرنگ وبوی‌توای سروقدسیم اندام برفت رونق نسرین‌وباغ نسترنش
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه که پایمال کنی ارغوان ویاسمنش
خوشا تفرح نوروز خاصه در شیراز که برکند دل مرد مسافر از وطنش
عزیز مصرچمن شد جمال یوسف گل صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
شگفت نیست گراز غیرت توبر گلزار بگرید ابروبخندد شکوفه درچمنش
درین روش که تو یی گربمرده بر گذری عجب نباشد اگر نعره آید از گفنش
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی که‌برجمال‌تو فتنه‌است‌خلق‌برسخنش (۲)

بااینهمه تذکرات قدر مسلم اینست که سعدی خود شاعر مقتدرو پیشرو است وشاعران بعد، از آثار او الهام گرفته اند. جامی هروی که خود در علوم وفنون تبحر داشت، آثار سعدی را گنجینهٔ نفیس انگاشت و به اسلوب گلستانش کتابی بنام

۱ـ دیوان ظهیر فاریابی به اهتمام هاشم رضی ص ۱۰۲.

۲ـ متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا ص ۴۸۶.

بهارستان به دست تحریر سپرد (۱) که‌ادبا این‌دو اثر را نیك می‌شناسند واز خصایص آنها وقوف کامل دارند . جامی هروی شیرینی کلام پیشرو خود را چنین بیان میکند:

زین شعر نو شد پرشکر جامی خراسان گوییا
از کلك سعدی نکته یی شیرین ز شیراز آمده (۲)

جامی در عین حال به نو بودن شعر خود مباهات میکند.

میرزا عبدالقادر بیدل از شعرای‌ناحیت ما(۳) باهمه قدرتی که در معنی آفرینی داشته ،درانتخاب تخلص «بیدل» شعر سعدی الهام بخش او بوده است . بقول سفینهٔ خوشگو، وی در بدوحال «رمزی» تخلص میکرد . ازین مصراع سعدی: «بیدل از بی نشان چه گوید باز» الهام گرفت‌وبرای خود تخلص بیدل را اختیار کرد (٤) بیدل در وصف سعدی این بیت را دارد :

از گل وسنبل به نظم ونثر سعدی قانعم این معانی‌در گلستان بیشتردارد بهار(٥)

اگر در آثار منثور این دو شخصیت بزرگ ادبی دقت بعمل آید ، ملاحظه میشود که نثر گلستان سعدی بانثر چهار عنصر ، رقعات ونکات بیدل از لحاظ بکار بردن سجع وموازنه هم مانند است. البته به این تفاوت که فهم زبان و معنای کلام سعدی آسان ودرك آن بیدل به سبب آوردن ترکیبات مغلق وتشبیهات محسوس وغیر محسوس مشکل میباشد. از مقایسهٔ سبك نگارش آنها معلوم میشود که بیدل‌شاید به مطالعهٔ آثار سعدی مبادرت ورزیده ومزایای آنرا تشخیص داده است. زیرا اگر چنین

۱- بهارستان چاپ آفست سال ۱۳٤۰ ص‌ص ۲-۳ .

۳- متن کامل دیوان جامی ویراستهٔ هاشم رضی ص ۱۳۱۹.

۳- تذکرهٔ شمع انجمن تألیف میر ابوالقاسم ترمذی ،بحوالهٔ مولینا خسته در مقاله «زادگاه بیدل» مجلهٔ ژوندون شماره ٤۰ سال ۱۳٤۹ص ۷٤ مولینا خسته درین مقاله تذکر داده که‌زادگاه‌بیدل افغانستان است واین شاعر بعد از سن سه سالگی باخانوادهٔ خود به هند رفته است .

٤- بحوالهٔ خسته در همان مقاله .

٥- کلیات بیدل، ج اول طبع کابل سال ۱۳٤۱ص ۷۰٤.

نمی بود، هیچگاه قناعت خویش را نسبت به کلام وی طوریکه در بالا تذکر داده شد، ابراز نمی داشت.

این مطلب را نیز ناگفته نباید گذاشت که روش کار بیدل در ترتیب چهار عنصر باطرز تدوین گلستان مشابه است. بطور مثال سعدی در آغاز گلستان دیباچه یی دارد که در آن به حمد خداوند و نعت پیغمبر اسلام (ص) پرداخته و سپس سبب تألیف و وجه تسمیهٔ کتاب خویش را بیان داشته است. بیدل نیز در چهارعنصر مقدمه یی دارد که در آن حمد خداوند و نعت حضرت رسول اکرم (ص) آمده و بعد منشاء و مقصد تحریر و وجه تسمیهٔ کتاب خویش را بیان داشته است. بیدل مانند سعدی در آخر هر پراگراف ویا حکایت مختصر، فردی، قطعه یی ویا مثنویی را آورده است که متمم مقصود قبلی و مرتبط باآنست. سعدی و بیدل در پایان مقدمهٔ گلستان و چهار عنصر منظومه هایی را آورده اند که مبین نظر آنان در باب آثار شان میباشد. البته درین خصوص نظر سعدی و بیدل از هم متفاوت است. سعدی می خواهد دعای صاحب دلی به سبب تألیف گلستان به سوی وی متوجه گردد، اما بیدل مدعی است که فهمیدن چهار عنصر رستن از دامگاه شش جهت و هم میباشد. دراینجا برای توضیح بیشتر منظومهٔ هر کدام را نقل میکنیم:

از سعدی:

بماند سالها این نظم و ترتیب — زما هر ذره خاك افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند — که هستی را نمی بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی برحمت — کند در کار درویشان دعایی (۱)

از بیدل:

دانش درین محیط زخود رخت بستن است — برروی چارموج مربع نشستن است
فهمی به چار عنصر بیدل گماشتن — از دامگاه شش جهت و هم رستن است (۲)

۱- گلستان سعدی بکوشش عبدالعظیم گرگانی سال ۱۳۱۰ دیباچه ص ۱۵.
۲- کلیات بیدل ج چهارم چاپ کابل سال ۱۳۴۴ ص ۷.

از مطالعهٔ مطالب فوق بدین نتیجه می رسیم که بیدل به آثار سود مند سعدی شیرازی نظر داشته است .

بدین ترتیب دانشمندان وسخنوران افغانستان در همه احوال از آثار سعدی قدر کرده وبدان توجه داشته اند. از شاعران متأخر افغانستان که به آثار سعدی تمایل والتفات داشته اند. تعداد زیادی را می شناسیم، بحث درباب همهٔ آنها دراینجا میسر نیست، تنها در خصوص چند تن از آنان حرف می زنیم.

۱- واصل: میرزا محمد نبی دبیرالملك، متخلص به واصل (متولد در سال ۱۲۴۴ هـ. ق.) که از بزرگان علم وادب افغانستان است، در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان به صفت دبیر مؤظف بود، به آثار سعدی دلچسپی زیادی داشت . بتأسی از همین علاقمندی وارادت بعضی از غزلیات شیخ را استقبال کرد. درینجا به نقل یك شعر او که به پیروی از غزل سعدی به مطلع :

جان ندارد هر که جانانیش نیست تنگ‌عیش‌است‌آنکه بستانیش‌نیست (۱)

سروده شده است ، اکتفا میکنیم :

هر که جان مشتاق جانانیش‌نیست در مزاق اهل دل جانیش نیست
سر اگر در پای منظوری نرفت چشم از او بر کن که‌سامانیش‌نیست
کشته گشتن از دم شمشیر دوست لذتی دارد که پایانیش نیست
آنکه از باغ محبت گل نچید برگ عیش از هیچ بستانیش نیست
هرکه مردم دارو انسان بین بود وآنکه حیوان بیندانسانیش نیست
مرد صاحب دل بمعنی پادشه است ور بصورت قصر وایوانیش نیست
دامن افشاندن چواز دنیا خوشست عاقل آن مجنون که دامانیش نیست
گریه کن تا کشت جان خرم شود ناخوش آنمزرع که بارانیش‌نیست
واصل از هرنظم دارد بوستان غم ندارد گر گلستانیش نیست (۲)

۱- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفاص ۳۹۳.

۲- اشعار واصل گرد آوردهٔ طالب قند هاری طبع کابل ص ۱۷.

۲ـ طرزی: غلام محمد متخلص به طرزی (متولد در سال ۱۲۴۵ هـ.ق.) که از شاعران توانای متأخر افغانستان است، به پیروی از اسلوب سعدی اشعار زیاد دارد. غزل سعدی به مطلع:

وقتی دل سودایی میرفت به بستانها — بی‌خویشتنم کردی بوی گل وریحانها(۱)

را چنین تضمین کرده است:

ای هوس رویت گلها به گلستانها — کردند زبیتابی صد چاك گریبانها
از بوی گلاب و گل شد دامن گلشن — چون غنچه فرو بردم تاسر بگریبانها
تاجلوه کنان آمد آن شاهد بازاری — آیینه زحیراتی چیدیم به دکانها
از ذکر تو گر زاهد در شهر کندمنعم — باریگ روان گویم وصفت به بیانها
تاعکس جمالت راچون عکس کشددربر — محوند زحیرانی آیینه صفت جانها
در بزم وفا کیشان سوفار صفت‌خندم — در سینه گره کردم تاغنچه به پیکانها
ای شوخ کمان ابرو تیری بکشا بردل — ماهمچوو فاکیشان هستیم زقربانها
دیروز مرا پیمان پیمانه شکستن بود — امروز کشم برسر پیمانه به پیمانها
تادفتر حسنت رادیوان غزل بستم — چون آب رود معنی در جدول دیوانها
باخانه نشین طرزی گومصرع سعدی را — «وقتی دل‌سودایی‌میرفت به‌بستانها» (۲)

همین شعر سعدی را شاعر دیگر افغانی، محمد حسن متخلص به شامل (متولد در سال ۱۲۳۸م.ق) نیز اقتفا کرده است:

کوچون رخ‌زیبایت‌یك گل به گلستانها — کوچون قدرعنایت‌یك‌سرو به‌بستانها(۳)

همچنان گلستان‌سعدی‌توسط محمدعلی آزاد کابلی به‌نظم‌دری آورده‌شده‌است. (۴)

۱ـ دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا ص ۳۵۱.

۲ـ دیوان طرزی ص ۳۲. غزلهای دیگر او که به اقتفای سعدی است‌درصفحات ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۹۸، ۳۹۹ و ۵۳۲ دیوانش آمده است.

۳ـ آریانا دایرة المعارف طبع کابل ج ۳ص ۶۰۸.

۴ـ تاریخ ادبیات دری تألیف محمد حیدر ژوبل، طبع کابل ص ۱۰۲.

استاد خلیل‌الله خلیلی، شاعر ودانشمند معاصر افغانستان نیز در گلستان آثار افصح المتکلمین سعدی شیرازی سیر نموده اند. در دیوان استاد بیتی از آن گویندهٔ بزرگوار چنین شرح وتضمین شده است:

خانزادهٔ توانگر

تاخویش را پناه دهد زیر خیمه یی
صد خانمان غمزده را بی پناه ساخت
تایك کلاه وار ستاند نمدز خلق
صد طفل‌را بجور وستم‌بی کلاه ساخت
«منعم به دشت وکوه بیابان فقیر نیست
هرجا که رفت خیمه‌زدوبارگاه ساخت»(۱)

استاد خلیلی که به بزرگان علم وادب قدر می نهند واز مقام رفیع آنان چه در نوشته های سودمند وچه در اشعار دلپذیر خویش یاد میکنند،در وصف شیخ سعدی به اسلوب قصیدهٔ مرآت الصفای خاقانی شروانی یك قصیده غرا سروده اند. اینک چند بیت از آن قصیده را نقل میکنیم:

«... دل عارف چه باشد مشرق فیض خداوندی
که صد خورشید بیرون تا بد از طرف گریبانش
بویژه حضرت سعدی امیر ملك آگاهی
که میبالد سخن بر خویش از تعظیم عنوانش
صیفر عرش می آید ز گلبانگ نی کلکش
نسیم خلد می خیزد ز گلهای گلستانش
خوشا آرامگاه حضرت سعدی که میساید
فلك پیشانی تعظیم را بر خاك ایوانش
ثنا خوان سنائی را ثنای شیخ می زیبد
که‌سعدی‌چون‌سنائی گشته‌خضر راه عرفانش...» (۲)

۱ـ دیوان خلیلی چاپ کابل ص ٦٦ . ۲ـ ایضاً ص ۳۳۷.

ابراهیم خلیل شاعر افغانی در وصف آرامگاه سعدی قصیده یی به همان وزن سروده است .(۱)

گویندگان افغانی نه تنها به اقتفای سعدی اشعاری سروده اند ؛ بلکه به تخمیس اشعار وی نیز مبادرت جسته اند. درین خصوص میتوان از ملک الشعراء استاد بیتاب(۲)، سالک چاه آبی، محمدحسین شهید، محمدرحیم الهام، استاد پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل ودیگران نام برد. مخمس ذیل از شاعر اخیرالذکر بر غزل سعدی شیرازی است :

دلبر خوشست دلبر دلجوی خوشتر است — الفت خوشست بامهٔ خوشروی خوشتر است
دیدن خوشست بر گل خوشبوی خوشتر است — عشرت خوشست بر طرف جوی خوشتر است
می بر سماع بلبل خوشگوی خوشتر است

خورشید چون مطالعه گیرد کتاب صبح — نرگس نگاه خویش کند تر به آب صبح
شبنم ببرگ لاله فرستد سحاب صبح — عیش است بر کنار سمنزار خواب صبح
نی در کنار یار سمنبوی خوشتر است

از زلف خود عروس فلک چون گره گشاد — دینار خورزمشت شب اندر افق فتاد
بانگ سحر خروس چو بر کنج بام داد — خواب از خمار بادهٔ نوشین بامداد
بر بستر شقایق خود روی خوشتر است

هر چند چون بساط ارم گشته دشت وکوی — پر گشته کوه وجنگل ووادی زرنگ وبوی
با عطر کرده لاله سرو روی شتشوی — روی از جمال دوست بصحرا مکن که روی
در روی همنشین وفا جوی خوشتر است

بلبل مدیحه گوی جمال سبو مباش — مینا غریق قلقل جام وسبو مباش
شاعر ثنا گر صفت رنگ وبو مباش — آواز چنگ ومطرب خوشگوی گو مباش
مارا حدیث همدم خوشخوی خوشتر است

۱- مجله عرفان کابل.

۲- دیوان بیتاب. طبع کابل سال ۱۳۳۰ ص ص ۱۷ و ۲۰۲.

گر سوسن است درصفت باغ تر زبان گرسنبل است جانب گلزار موکشان
گرغازه است بررخ سوری ضیافشان گرشاهداست سبزه در اطراف گلستان
بر عارضین شاهد گاروی خوشتر است

کن عندلیب‌شاخ بشاخ سمن تلاش دلبر بباغ میرسد از دل بگو ثناش
طوطی بجام شیر صنوبر شکر بپاش گو چشمه‌آب کوثرو بستان بهشت باش
مارا مقام برسر این کوی خوشتر است

آنانکه دیده اند به دیمه‌جفای خار شاید کنند قدر گل ولاله در بهار
مارا درون سینه‌زداغست لاله زار سعدی جفا نبرده چه‌دانی بقدر یار
تحصیل کام دل به تکاپوی خوشتر است (۱)

ترجمهٔ آثار سعدی بزبان پښتو:

۱- بوستان دپښتو : زرغونه دختر دین محمد کاکړ از اهالی پنجوایی قندهار، بوستان سعدی را به زبان پښتو ترجمه کرد ونام آنرا «بوستان دپښتو» گذاشت. کار ترجمه در سال ۹۰۳ه. به پایان رسید. از ترجمهٔ زرغونه جز ابیاتی باقی نمانده است.(۲)

۲- گلدسته: این کتاب ترجمهٔ گلستان سعدی است بزبان پښتو. مترجم یکی از شاعران مقتدر پښتو موسوم به عبدالقادر ختك است. وی در نظم ونثر تألیفاتی دارد وشعر ونثر او مانند آثار پدرش خوشحال خان ختك پراز مزایای ادبی است. عبدالقادر در سلسلهٔ تصوف داخل ومرید شیخ سعدی لاهوری بود. بدین لحاظ در شعرش رنگ تصوف نمایان است. عبدالقادر، نظم گلستان را به نظم پښتو ونثر آنرا به نثر پښتو ترجمه کرد. عبدالقادر برین ترجمه مقدمه‌یی هم نوشت. لیکن مقدمهٔ

۱- روز نامهٔ انیس کابل سال ۱۳۳٤.

۲- پشتنی میرمنی، تألیف عبدالرؤف بینوا، کابل سال ۱۳۲۳ص ٦۹.

او با آن سعدی تفاوتی دارد. یعنی در آن ضمناً از وضع غیرعادلانهٔ حکومت عصر عبدالقا درسخن رفته است. دریـن ترجمه مزایای ادبی گلستان سعدی حفظ شده است. مثلا این حکایت گلستان: «حاتم طائی را گفتند که از خود بزرگ همت تر در جهان کسی دیده ای یاشنیده ای؟ گفت: بلی. روزی چهل شتر قربان کرده بود هم امیران عرب را، بگوشهٔ صحرایی برون رفتم وخار کنی را دیدم پشته‌یی خار فراهم آورده، گفتمش بمهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند. گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد منت حاتم طائی نبرد

حاتم انصاف داد که من او را بهمت وجوانمردی از خود برتر دیدم.» را چنین ترجمه کرده است:

«حاتم طائی چاو پوښتیده چه له ځانه دهم بلند همت څوك لیدلی دی یاارویدلی دی وی ئی یو ورځ مـی څلویښت او ښان ذبح کړی وو امیران دعربو او فقیران بللی وو ناگاه مـی په صحرا یوخار کش ولیده دلر گیو گیدی پرسر ورته مـی ووی چه په مهمانی دحاتم ولـی نه ورزی خلق پری جمع شوی دی دعوت ئی عام کړی دی وی ئی:

هرچه خوری د خپل محنت روتی څه به کاندی د حاتم داوښ بوتی

هغه شخص په ځوانمردی ترځان هك ولیده.» (۱) این ترجمه در سال ۱۱۲۶ه. به اتمام رسیده ودر سال ۱۹۶۱م. در پیشاورچاپ شده است.

۳ـ ترجمه وشرح گلستان بزبان پښتو توسط نقیب احمد دیو بندی نیز صورت گرفته واین ترجمه در لاهـور بطبع رسیده است.

۴ـ امیر محمد انصاری نیز گلستان را به پښتو در سال ۱۲۲۷ه. قدسی ترجمه کرد. یك نسخهٔ خطی این ترجمه متعلق به موزهٔ بریتانیاست. در کتلاك نسخ خطی

۱ـ گلدسته، طبع پیشاور، ص‌ص ۱۶۳ - ۱۶۴.

پښتوی آن موزه، راجع به ترجمهٔ مذکور شرح مختصری داده شده وراورتی آنرا یك نسخهٔ نادر خوانده است. (۱)

چاپ آثار سعدی در افغانستان:

۱- چاپ عکسی بوستان: این چاپ از روی یك نسخهٔ قلمی بوستان، بخط میر عماد حسینی که فعلا نسخهٔ مذکور متعلق به کتابخانهٔ عامهٔ کابل است، در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین (۱۹۱۹-۱۹۰۱م.)، فراهم شد. در مقدمهٔ چاپ عکسی که امضای سراج الملة والدین در ذیل آن مزین میباشد؛ راجع به نسخهٔ خطی بوستان وچاپ آن چنین آمده است: «این گنجینه ... بوستان افصح الشعراء واملح العرفا حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است که بخط زیبا نمط خطاط معروف واستاد شهیر میر عماد الحسینی در سنهٔ یکهزار و دوازده هجری قدسی تحریر یافته، دستیاب حضور ما گردیده وخوش نویسان فاضل وخطاطان کامل دارالسلطنهٔ کابل که دانای قواعد خطیه وشناسای خطوط اساتیذ قدیمه بودند نیز حکم فرمودند وآنرا خط میر عماد گفته ... فرمان کردیم که پنجصد نسخه در مطبعهٔ ماشین خانهٔ دارالسلطنهٔ کابل بذریعهٔ صنعت زینگو گرافی... چاپ شود» (۲).

۲- چاپ حروفی بوستان: این چاپ بفرمان اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید در جوزای سال ۱۳۱۱هـ. ش. در مطبعهٔ عمومی کابل از طرف انجمن ادبی کابل به تصحیح شاعر شهیر مستغنی کابلی در ۱۲۹ صفحه صورت گرفت. این کتاب در حقیقت «منتخب بوستان» نام دارد وازروی نسخهٔ «منتخب بوستان» که در سال ۱۸۷۶م. در مطبعهٔ سنگی لندن چاپ شده بود؛ بطبع رسیده است. منتخب بوستان حاوی ۲۹۷۲ بیت میباشد(۳). افزون بر این آثار سعدی و حافظ از طرف ناشرین مابار ها درمطابع مختلف بچاپ رسیده است.

۱- کتلاک نسخ خطی پښتو توسط بلو مهارت ومیکنزی، لندن ۱۹۶۵ ص ۱۲۶.

۲- مقدمهٔ بوستان، چاپ عکسی، کابل.

۳- منتخب بوستان، چاپ کابل سال ۱۳۱۱، مقدمه.

اشك تماشا

دارم از بادهٔ غم ساغر صهبا لبریز
دیده از اشك ودل ازخون تمنا لبریز

نتوان زد مژه برهم که بنظارهٔ تو
چشم آیینه ام از اشك تماشا لبریز

جز دو رنگی نتوان یافت زارباب جهان
بود این باغ زبوی گل رعنا لبریز

لامکان نیز پراز پرتو مهررخ اوست
نیست زین نورهمین وسعت دنیالبریز

باده کو، نشه کدامست که درمحفل درد
سینهٔ مابود از قلقل مینا لبریز

بگذر از خویش اگرجلوهٔ او میخواهی
بود این خانه هوایش زمن وما لبریز

خار در دیدهٔ دشمن که مرا در رهٔ عشق
از گل آبله شد باغ کف پا لبریز

گل نه تنهاست خریدار تو بامشت زری
بود از نقد گهر دامن دریا لبریز

نیست بیجا به چمن مستی بلبل عاجز
از می رنگ ببین ساغر گلها لبریز

عاجز افغان

دامان دعا

چند روزی از سر کوی تو پا خواهم گرفت
باز ازین گلزار چون شبنم هوا خواهم گرفت

بعد ازاین از درگهت بیگانگی خواهم گزید
با تو ظالم خویش را نا آشنا خواهم گرفت

سالها خون گریه خواهم کرد از دست تو من
انتقام خود بدین رنگ از حنا خواهم گرفت

خویش را یک چند همرنگ شرر خواهم نمود
در دل سنگت بدین تقریب جا خواهم گرفت

تا کنم آشفته تر زلف پریشان ترا
در شب تاریك دامان دعا خواهم گرفت

انتهای الفتت را تا بداند عالمی
شرح بیداد ترا از ابتدا خواهم گرفت

از هوا داران گلزار سر کویت نهان
همچو بوی گل سراغت از صبا خواهم گرفت

با تو ای بت بنده را امروز جای حرف نیست
اجر خود فردای محشر از خدا خواهم گرفت

عمرها تن در جفایت داده ام آگاه باش
کز تو ظالم عاقبت مزد وفا خواهم گرفت

در هوایت چون غبار افتان و خیزان میروم
تا به بینم دامن وصلت کجا خواهم گرفت

گر خدا خواهد حساب نامرادی ندیم
از توای سر دفتر جور و جفا خواهم گرفت

ندیم کابلی

حرف آیینه

آنچنانم که فلك گم‌شدهٔ راز من است صیقل موج هوا خانه براندازمن است

بسکه دلبستهٔ صیاد شدم پنـــــداری حلقهٔ دام جگر گوشهٔ پروازمن است

ضعف در پرده به بالیـــدن‌من میکوشد حرف آیینه مگویید که غمازمن است

تابخود دیـده کشـــودم نفس‌از یادم رفت چقدرخون شده‌دل‌گوش به آوازمن‌است

میشـود بـال و پر آیینـــهٔ راز دلـــم تاخیال تودرین خانه سخن سازمن‌است

همت اندیشه‌ام‌ازعلم‌وادب‌دست تهی‌است هرکه ازخود گذرد شعلهٔ ممتازمن است

همت سرپلی

سرو آزاد

گل اند می که بودم کشتهٔ حسن خدا دادش
بداد من رسید اما فغان از دست بیدادش

ادب پر وردهٔ عشق بتان را نامه لازم نیست
بهر جا برگ رنگین بود دادم در کف بادش

دل از فرط غضب خون میشد وچیزی نمیگفتم
که میدیدم سخنهای شبانگه رفته از یادش

ز گرمی بوسه‌هایش آب میشددر دهان من
وزان شکرهمی جوشید ومی انگیخت فریادش

زدست قید وبستش عاقبت تصمیم بگرفتم
که دیگر من نخواهم هیچگاهی سروآزادش

واله

نوشتهٔ داکتر محمد افضل بنووال

بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات

ازنظر ادبیات

قرن نهم واوائل قرن دهم هـ .

مطالبی که پیرامون این عنوان نگاشته میشود، موضوعیست از هنر نقاشی ومینیاتور سازی عصر تیموریان هرات که در دو بخش (دو مکتب) خلاصه میگردد.

مکتب اول نقاشی در دورهٔ تیموری هرات، بتوجه شاهرخ میرزا، فرزندان و اقارب هنر پرور اوچون: «باسینقر میرزا» ، « ابراهیم سلطان» و«اسکندر بن عمر شیخ» در هرات وشیراز، چون چمن شکوفان ازگلهای زیبای بهاری آراسته شد ودیدگان دهر بر چمنستان پراز گل وسنبل هنر آنروز خیره ماند وانگشت حیرت بدندان گزید وبتوجه آنان بود که نگارستان بزرگی پایه گذاری شد وگروه کثیری از نقاشان وسحر آفرینان زبر دست وچرب کار ، گرد آمدند وبا انگشتان هنر آفرین شان برصفحهٔ زمردین هری، در عالم رویاها وتخیلات وزمانی هم با توجه به عوالم طبیعی گلدسته های جاودان وزمینه سازی های فراوانی به ارمغان گذاشتند که امروز مایهٔ ابهت وجلال وشکوه مطنطن در عالم هنر وزیبایی است.

مکتب دوم مینیاتور سازی ،در عصر سلطان حسین بای قره وبا طلوع آفتاب سلطان سحار نقاشان وهنرمند شهیر زمان (کمال الدین بهزاد هروی)، وبحمایت وسر پرستی وزیر دانشمند وهنر پروری چون امیر علیشیر نوائی، روح تازه تری یافت واین هنر بکمال رسید وبنابر اهمیت هنر آنروز کافیست از کتاب مصور منطق الطیر

عطار، کار مکتب هرات اسم برد که باداشتن چند صفحه مینیاتور، سه چهار سال قبل بمبلغ معادل ٤ ملیون افغانی بفروش رسید وفعلاً قسمیکه اطلاع بدست است، کتاب مزبور در موزهٔ تروپلوتن نیویارك محافظت میشود.

نگارنده تصاویر عکسی آنرا در مجلهٔ منتشرهٔ آن موزه که مخصوص این کتاب بوده، ملاحظه کرده است وبنابران بجا بوده که امپراتور کبیر گور گانی (بابر) در کتاب مشهور خود (بابر نامه) هنگام دیدار از هرات تعریفات وتوصیفاتی بنماید وآنجا را «بهشت پرنقش ونگار آسیا» بخواند وهمچنین است بقیهٔ توصیف‌ها وگفته ها در باب شهر شهیر هرات ودر باب هنر آروزهرات که در مباحث بعدی در آن باب تفصیلات مزید ارائه خواهد شد.

نگاهی به‌عصر تیموری درهرات

عصر درخشان تیموری به جانشینانش (شاهرخ، باسینقر، ابراهیم سلطان واسکندر بن عمر شیخ) ارتباط میگیرد. درین عصر نظام سیاسی برای بوجود آمدن یك امپراتوری مقتدر گور گانی که مبتنی برمراکز گوناگون بود، اساس یافت. حملات تیمور درسال (۱)۷۸۲ (۱۳۸۱م.)، آغازشد وشهرهای «تبریز»، بغداد بترتیب درسالهای (۱۳۸٦-۱٤۰۱)، فتح گردید. این مرد فاتح وجهانگیر؛ مشوق صنعت وادبیات بود. وی بعد از جهانگیری شروع به ساختن ابنیهٔ رفیعه کردوعدد زیادی از معماران وصنعت گران را از ممالك مفتوحه «به سمرقند» پایتخت خود فرا خواند. شهر هرات در آنوقت از بزرگترین شهر های آسیا محسوب میشد. این شهر آباد وپر گنجینه، باشکوهترین دوران خود را میگذرانید. درین دوره کاروانهای تجارتی بکشور های مجاور آمد وشد داشتند، مال التجاره وانواع محصولات میان شان ردوبدل میشد. علما، دانشمندان

۱- رهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر م. س. دیماند، ترجمهٔ عبدالله فریار ص ٥۳، چاپ تهران. ونیز رجوع شود به ص ٤۲ التصویرفی‌الاسلام عندالفرس تألیف دکتر ذکی محمدحسن مصری چاپ قاهره.

هنرمندان در هر پیشه وحرفه بقدر کافی موجود بود.

آبادی وسر سبزی این سرزمین دیده را خیره میکرد . ازین شهر تاریخی چنانکه گفته‌میشود در «اوستاه»، ونیز در مأخذ و کتابهای‌معتبر«هخامنشی» و«یونانی••» ذکر های مفصل رفته است.

شهر هرات درسال ۶۱۸هـ . بدست اعتساف چنگیزیان منهدم ومستأصل گردید. «تولی»، پسر چنگیز خان این شهر را بسال (۱۲۲۲م .)، فتح کرد وساکنان آنجا را از دم تیغ بکشید وآبادیها را بخاك سیاه نشانید ، ولی اندك زمانی سپری نشده بود که بار دیگرهمای اقبال وسعادت برفضای این خطهٔ کهن بال گسترد ورونق برباد رفتهٔ آنرا باز گرداند.

یکی از تاریخ نویسان گفته است: «از مرغزار وسنگستان هیچ جای نماند که باغستان و گلستان نگشت. تمام صحراها توسط کندن انهار وجویها دوباره‌زنده شد»

شاهرخ در زمان زندگی تیمور برخراسان‌حکومت میکرد، وچون‌او درگذشت، خود جانشین امپراتوری پدر شد وهرات را مرکز حکومت برگزید. وآنگاه به خرابیها وریختگی های پدر پیوند زد ونیز اعیان واشراف را در ساختن آبادانی وعمارات تشویق وتحریض مینمود. شاهرخ شهر یار رشید ، دانا وتوانابود که‌درعهداو آرامش وامنیت‌درسراسرمملکت‌پهناورش‌حکمفرمایی داشت(۱) .

«شه رخ آن شاه قضا قدرت اسلام پناه آنکه‌در بیشهٔ شاهی زده سرپنجهٔ شیر
زد بفردوس برین‌خیمه بدان لحجه‌وگفت ماندتاریخ زمادرهمه‌عالم‌شمشیر» (۲)

• بنابر روایت انسکلوپیدیای اسلام نام هرات در «اوستا Haroya یا Harac، آمده است.

•• روایات تاریخ دانان یونان راجع به بنای شهر اسکندر، در روایت «آریامویه» از داستانهایست‌که بطلیموس، جغرافیه‌دان یونانی تحت عنوان Aria-mtropolis ، نام میبرد.

۱ـ التصویر فی الاسلام عندالفرس تألیف دکتر ذکی محمدحسن مصری ص ۴۲

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۳۷۷.

یا :

خاقان اعظم کاسمان بوسد زمینش هرزمان — برفرو فرقش فرقدان اعلام اعلا داشته
جمشید افریدون علم اسکندر دارا حشم — ایران وتوران بود کم‌شرقاًوغرباً داشته
خورشید طلعت ماه‌رخ خاقان‌عالم شاهرخ — بر راه او صد راه رخ شاهان والاداشته

شاهرخ در مدت ٤٣سال (۸۰۷، ۸۵۰هـ)، حکمروایی خود خدمات بس ارزنده ای به کشورش (افغانستان) انجام داد، که نمونه هایی از آن فعالیتها را امروز در شهر های «هرات» «مرو» و«مشهد»، میتوان مشاهده کرد. (۱)

به همه حال اولادهٔ • تیمور وخانوادهٔ او در احیای صنایع مستظرفه، خاصه‌شعر موسیقی ونقاشی ومینیاتور، کوششهای قابل وصفی نمودند وچون خود آنان درین رشته ها ذوق سلیم و طبع رسا داشتند، در حمایت وسر پرستی از هنر مندان و مایه‌گذاری از آنان سخت میکوشیدند، درزمان شاهرخ، علایق وارتباطات‌فرهنگی میان سرزمینهای تحت امپراتوری تیموری وخاور دور، باعث برآن شده است که هیئت های علمی وثقافتی میان شان تبادله شود واز مزایای هنری وعلمی یکدیگر

۱- مطلع السعدین و مجمع البحرین ، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی به تصحیح محمد شفیع چاپ لاهور، ص ۹

• شاهرخ میرزا، باسینقرمیرزا، الغ‌بیک ، ابوسعید، سلطان‌حسین میرزای بایقرا درخراسان (قدیم) ظهرالدین بابر، همایون، جلال‌الدین‌اکبر، شاه‌جهان، جهانگیر، اورنگ‌زیب درهندوستان‌حکمروایی کردند ص ۳۷۷تذکرهٔ دولتشاه .

درینجا منحیث ارتباط، این چند بیت دروصف اولاد تیمور که ازصفحه ١٤ ببعد تاریخ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات تألیف معین الدین زمچی استفزاری آمده است، درج میگردد:

ز اولاد تیمور خان صحن گیتی — نخواهد تهی گشت تاروز محشر
از آن اصل طاهر فرع زاید — که آید زپشت غضنفر غضنفر
شهنشاه اسلام شهرخ بهادر — که از عدل او گشت گیتی منور
شهنشاه الغ بیگ و سلطان ابراهیم — که هستند شایسته تخت وافسر

مستفید شوند، بنابرین درحدود سال ۸۳۳هـ . (۱۴۲۰م .) (۱) ، یك هیئت فرهنگی به «چین» مسافرت کرد. واین هیئت به رهبری «غیاث‌الدین خلیل» مامور شده بودند که درمسیرراهشان هرآنچه‌را مشاهده میکنند، مورد بررسی تام قرار دهند ، غیاث‌الدین آنرا بوجه‌احسن انجام داد. وکمال الدین عبدالرزاق سمرقندی اوصاف اورا درکتاب خود، مطلع السعدین درقید ۲۶۷ صفحه بااظهارات قابل‌ملاحظه‌ای ارائه داشته‌است. ولذابعید نیست که غیاث‌الدین مزبوردربازگشت خود برخی ازهنرمندان چینی ویا آثاری ازتصویر های شانرا باخود آورده باشد.واین بعلتی است که هنر وتصاویر چینی از قدیم الایام درین سرزمین معروف بوده است. و وقتیکه هنر تصویر را در مکتب هرات مشاهده میکنیم، عوامل واضح تأثیر صورتهای چینی در آن بنظر میخورد که در فصول آینده از آن بحث میشود. بهر حال هرات در عصر شاهرخ وزنش (گوهر شا دآغا)، از بزرگترین مراکز علمی، هنری ،ادبی وسیاسی آن عصر محسوب میگردید ومصادف بود بادورهٔ رنسانس در اروپا. چنانکه «فلورانس»، در غرب مایهٔ ابهت و جلال ونام بهشت آراسته ازهر علم وفن یافته ، هرات‌نیزبسان آن در شرق مانند ستارهٔ تابان ودرخشان در فضای فضل وهنر تافته بود . وبطور خلاصه میتوان گفت که این همه ترقیات ونهضت هاازشاهرخ‌شروع وتا آخرسلطنت‌شاه سلطان‌حسین‌میرزای بایقرا بردوام‌بوده است و«حافظ ابرو»در کتاب جغرافی‌خود درسروده‌ای چنین میگوید :

در خراسان هرا بهشت برین شد برعهدمعین دولت ودین
شاهرخ پادشاه‌هفت اقلیم خلد الله ملکه آمین

تاریخ نویسان عصر تیموری به تعریفات‌از هرات پرداخته و گفته اند، هرات بعد از سمرقند، یکی از پایتخت های پرزرق وبرق علمی، ادبی، هنری وهمچنان

۱- التصویرفی‌الاسلام ... ص۴۳ .

کانون بزرگ هنر مینیاتور گردیده است وزمانیکه «بایسنقر میرزا»، از طرف پدر (شاهرخ)، حاکم مطلق براقلیم هرات خوانده شد، اساس یك کتابخانهٔ بزرگ، دارالفنون‌ها، وهنرستان‌ها را گذاشت ونیز یك «اکادمی» که در آن چهل تن از نقاشان، مهندسان وسایر هنرمندان استخدام شده بودند، تشکیل گردید. وصدها مصور، مذهب، خطاط ومجلد در آن محل گرد آمدند وبکار های تصویر وتذهیب مشغول گردیدند، بنابرین درین عصربود که هنر نقاشی ومینیاتور روح تازه ای یافت واز امتیازات‌بس بزرگ‌هنری برخوردار شد. پیوست‌باین مباحث که عصر تیموریان هرات را احتوا میکند، لازم می آید که از آن آزاده مرد هنرمند، هنر پرور و ادب دوست (بایسنقرمیرزا پسرشاهرخ) ذکری بمیان آید، تااز آنهمه خدمات ومجاهدات ارزنده وقابل قدر وی در ساحهٔهنر، ادب وفرهنگ‌هرات آنروزادای حق‌شده‌باشد.

باسینقره، پسرشاهرخ نوهٔ تیمور پادشاه خوش طبع وسخن پرور بود، خط را نیکو مینوشت نقاشان و هنر مندان پروانه وار به اطرافش گرد می آمدند و بتوجهٔ اوبود که مجمع هنری بزرگی در آنروز گار تأسیس شد. باسینقر مؤسس وبانی زیباترین کتاب نویسی در زمان خود محسوب میشده است، وبجاست که او را از بهترین کتاب دوستان جهان بشمار آرند.

مدرسهٔ معروف هنری هرات تحت‌حمایت وسرپرستی او، قوام یافت وصدها مصور خطاط ونقاش به تذهیب و به استنساخ کتب معتبر مشغول شدند. باسینقر، در تشویق وترغیب مذهبان که سازندگان بهترین هنر های تذهیبی آنروز بودند، مسامحه نمی کرد ودایم خواسته است که بااین تشویقات وترغیبات شاهانه خود، راه تذهیب کاری مرقعات ومخطوطات‌خود رافراهم کند (۱). مورخ کبیر، خواند میر در تاریخ معروف

---

* تاریخ وفات درمطلع شنبه جمادی الاول ۸۳۷هـ. است و درآنوقت عمر وی ۲۵ سال بوده است.

۱- تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص۲۹۱ ونیزرجوع شود به ص ۹٤ الفنون الایرانیه وص ٥٦ تذکرهٔ صبح گلشن چاپ هند.

خود میگوید: «باسینقر باوجود حشمت وجلال دستگاه سلطنتی واشتغالات امور مملکتی وحکمرانی هیچگاه در تعظیم وتجلیل اصحاب فضل و کمال اهمال نمی فرمود وآثار شانرا به نوازش های شاهانه وملوکانه بهره ور مینمود. باسینقرخود به کمالات عالی فن وهنر آراسته بود ودر خطوطمتداوله خاصه درخط ثلث یگانهٔ زمان ونادرهٔ دوران محسوب میشد(۱)». باغ سفید هرات اقامتگاه اوبود . در آنجا اجتماعی از هنرمندان دانشمندان ، شاعران ونویسندگان تشکیل میشد. وی برای باراول یك نسخه از شاهنامهٔ فردوسی را بدست آورد وبرآن مقدمه ای نوشت که بنام مقدمهٔ باسینقری معروفست. درین خصوص میتوان اظهار نظر کرد که شاهنامهٔ باسینقری در هنر ستان عهد باسینقر تهیه وتنظیم گردیده وخطاط معروف «جعفر باسینقر»، خوش نویسی آنرا به عهده داشته ودرسال ۱۴۳۰م. به پانان رسانیده‌است. وازآن غالب نسخه ها بیرون نویس شده و در عده ای از کتابخانها وموزه های معتبر دنیا نگاهداری‌می شود . یکی از آن نسخه های مخطوط مذهب ومصور وبدون عیب ، همین حالا در موزهٔ قصر گلستان تهران در ایران محافظت میگردد(۲).

مکتبهای هنری عصر تیموری

در میان مکتبهای هنری دورهٔ تیموری مکتب هرات در قرنهای (۸اوائل۹ه.) (۳) بطرف ضعف ونقصان‌رفت ودر آنوقت‌شهر «سمرقند». یکی از مراکز مهم هنر تذهیب درعصر تیمور بود . تیمور درسال۷۷۱ه (۱۳۷۰م.) آنجا را مقرحکومت‌خود بر گزید ودر آن هنرمندان ، خاصه کسانی را که‌به‌هنرهای زیبا آشنایی داشتند، گرد آورد . درینوقت شهر های«تبریز» و«شیراز»، نیز از مراکز مهم هنر های تزئینی محسوب میشدند .

۱- بنقل از پیدایش خط وخطاطان میرزا عبدالمحمدخان ص ۴۳

۲- تاریخ فرهنگ ایران، دکتر عیسی صدیق ص ۹۱

۳- الفنون‌الایرانیه فی العصرالاسلام ، دکترذکی محمدحسن مصری ص ۹۳ سال۱۹۴۰

تصاویر مربوط به شهر «سمرقند» خیلی نادر و کمیاب است وشاید ما نتوانیم آثار هنری بیشتری بدان نسبت بدهیم، مگر اینکه نقش‌ها ورسم‌ها وآثار مستقل نقل شده از نمونه های چینی وآنچه غالب اوقات بارنگ سیاه چینی نوشته شده است. بعضی ازین آثار خیلی بروشهای هنری چینی شبیه میباشد، که مشتمل است «برتمثیل های جانوران، پرندگان حقیقی وپرندگان موهومی». ونیز برخ زیادی ازین آثاردرمورد موضوعات فلکی ونجومی است . شهر تبریز در سال ۸۷۲ و ۸۹۰ (۱) در مقابل قبائل ترك تسلیم شد واما از مزایای هنری مکتب جلایریان برخوردار بود. وآن آثار هنری که میتوان آنرا درین عصر به تبریز نسبت داد، صورتیست در دو صفحه که در مجموعهٔ «کیفور کیان» در نیویارك موجود است وشاید همان اثری باشد که در صفحات اول شاهنامه بنظر می آید ودر آن مجلس سرور وشاد مانی را در باغی نشان میدهد که تیمور وبعضی از مردان بزرگ دولت وخادمان او در آنجا حضور دارند. . باقی صفحات مصور که در پایان قرن ۸ ه (۱٤م.) کار شده مشتمل بزیور های فراوان وروشهای هنری است که‌در قرن بعداز آن بامهمترین مشخصات درمکتب هرات بوجود آمده است. وبهترین این روشهای هنری ،منظره های گل و گیاه، شکوفه وآثار فصل بهار است وهمچنان منظره های که مشتمل بر کوهها وتپه های رسم شده برشکل اسفنج میباشد. هنرمندان درین عصر توانسته اند باایجاد نسبتهای معقول از لحاظ صورت بین اشخاص برسند، نسبت اشخاص باآنچه از مناظر وساختمانها در پیرامون آن بکار بسته شده است، بسیار شایسته وبجاست واما فرق‌بین بر گزیده های دو مکتب تیموری پیشرو یعنی «هرات» و«شیراز»، پیوسته‌پوشیده بوده ولیکن بطور کلی میتوانیم بگوییم که مکتب شیراز، پس ازمکتب هرات به عصر پشین وابسته ومرتبط است . تصاویر یکه در آن گلها ، شکوفه‌ها درختان کوچك و گیاهان نشان داده میشود، ازمهمترین تصاویریست که‌درین مکتب کارشده‌است وازآنجمله‌است،

۱- الفنون‌الایرانیه . . . ص ۹۳ - ۹٤

کتاب مصور خطی کلیله ودمنه که هم اکنون درموزهٔ قصر گلستان تهران محفوظ بوده وبحکم محکم کاری تصاویر طبیعی خود ممتاز میباشد، نسخهٔ مزبور بااکتساب عنصر های چینی در مشابهت بانسخهٔ مصور خطی «کلیله ودمنه» کار هرات محفوظ در توپ قاپو استانبول جای هیچگونه شك را باقی نمیگذارد. در اینکه این نسخه کاملا شبیه آن نسخهٔ خطی باشد اما اختلاف جزئی که دارند در اینست که در نسخهٔ مصور استانبول سبزی وخرمی طبیعت بیشتر محسوس بوده وچهار صفحه از صفحات مصور کلیله ودمنه تهران که در جلد پنجم کتاب «آثر آپهام پوپ»، به صورت رنگین چاپ شده است که میتواند از قشنگترین تصاویر این کتاب باشد.

صفحات مصور کار مکتب هرات

نسخهٔ مصور گلستان سعدی مؤرخ بسال (۸۳۰) (۱) که هم اکنون در یکی از مجموعه های هنری در خارج نگهداری میشود، متعلق است به کتابخانهٔ باسینقری هرات و کاتب آن «جعفر باسینقر» میباشد. این نسخه چنان خصوصیات ارزنده یی را در عالم هنر داراست که مکتب هرات را از سایر مکاتب هنری جدا ومتمایز می گرداند، مینیاتورهای مزبور باداشتن رنگهای گرم وروشن، سبك تزئین رابطه وتناسب متن باصفحات، آزادی حرکات اشخاص وسایر خصوصیات دیگر ازنسخه های مصور مربوط مکتب شیراز تفاوت خاصی میرساند.

یك صفحهٔ مصور از شاهنامهٔ محمد جوگی که بسال ٨٤٤ ه در هرات کشیده شده، در آن صحنهٔ جالبی دیده میشود. یعنی در آن صفحهٔ مصور ملاحظه خواهند نمود که هنوز سردشمن قطع نشده، فواره های خون از گردنش جاریست . تپه درین شکل طلایی رنگ، صخره ها وابرها چینی نما، افق‌محدود وآسمان آبی میباشد. و باید گفت که این شکل یك شکل کاملاً مصنوعی بوده و کمتر ازطبیعت

۱- به صفحهٔ ۹۱ نقاشی های ایران نوشتهٔ Albert Skira چاپ لندن سال ۱۹٦۱ مراجعه‌شود.

تقلید شده است ونیز اینگونه تصاویر از خصایص هنری نیمهٔ اول قرن نهم هجری بوده که درصدر بحث بان تماس حاصل شده است.

تصویر دیگری منسوب بمکتب هرات که هم اکنون در مجموعهٔ هنرهای زیبای پاریس محفوظ است، عبارت میباشد از ملاقات همای وهمایون در باغ قصر شاهی پیکنگ در چین، که درین تصویر ابداع مقرون به حقیقت وزیبایی ووفق دادن بین اجزا وقدرت کامل برتعبیر از عواطف وافکار نمایانست (۱).

در موزهٔ متروپلوتین نیویورك یك صفحه از مینیاتوریکه بسال ۸۵۱ هـ (۲) کارشده، خسرو را در حال تماشای آب بازی شیرین نشان میدهد. درین صفحه نفاست ریزه کاری ودقت کار نقاشان هرات بخوبی آشکار میشود.

از جملهٔ تصاویر دیگریکه در موزهٔ متروپلوتن جلب توجه میکند ودر نیمهٔ اول قرن نهم هـ. درهرات کارشده است، صورتیست از رستم (پهلوان افسانه ای سرزمین ما) که مشغول گرفتن رخش خود است ودر پهلوی او دوتا درخت بنظر میخورد که بر روش چینی کار شده ونیز برفراز آن درختها پرنده ها در حال پرواز دیده میشوند وهمچنان تصویر «کیکاووس»، وداستان بردن تخت او توسط دو پرندهٔ قوی هیکل که در نهایت زیبایی وقشنگی صحنه سازی شده است.

ناتمام

۱- رجوع به کتاب هنرافغانستان تألیف پوگاچیکووا، تابلوی ۱۸۹ مسکو ۱۹۶۳ موجود در کتابخانهٔ انجمن تاریخ افغانستان.

۲- بهمان کتاب مراجعه شود

ادب دری در سرزمین‌های دیگر

شاعران کشمیر

فانی :

شیخ محسن فانی در حدود ۱۰۲٤ / ۱٦۱۵ میلادی در کشمیر متولد شد. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی به هند وبلخ مسافرت کرد. وبعداً به کشمیر برگشت ودر همان جا به سال ۱۰۸۱ / ۱٦۷۰ـ ۷۱ پدرودحیات گفت. فانی علاوه از دیوان، چهار مثنوی نیز سروده که عبارتست از :

۱ـ ناز ونیاز

۲ـ میخانه

۳ـ مصدرالآثار

٤ـ هفت اختر

چسان بخلوت خود جا دهد حبیب مرا — که‌هست مرد مك دیده هم رقیب مرا
زخاك تربت من لاله تا ابد روید — که شد ز روزازل داغ دل نصیب مرا
خیال روی تو تادیده را گلستان کرد — بشاخ هرمژه جا کرد عندلیب مرا
زتار زلف تو تشخیص نبض خواهد کرد — خبر زعمر دراز اردهد طبیب مرا
بیاد قد تو از تربتم صنو بر رست — که زیر خاك نداند کسی غریب مرا
هوای روی تو از بسکه برده ام در خاك — توان بصورت گل دید عنقریب مرا

سخن اگرچه بکرسی نشاندم ای «فانی»
ولی نداد کسی منصب خطیب مرا

غنی:

ملا طاهر شا ئی متخلص به غنی که بعقیدهٔ بعضی از تذکره نویسان بسال ۱۰۲۰ وبقول عده ای بسال ۱۰٤۰ تولد شده ، قسمت غالب زندگی‌خود را در کشمیر گذرانید ودرسال ۱٦٦۹ میلادی پدرود حیات گفته است .

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پارا
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
به بزم می پرستان محتسب خوش عزتی دارد
که چون آید به مجلس شیشه خالی میکند جارا
اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو
که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقا را
به بزم می پرستان سر کشی برطاق نه زاهد
که میر یزند مستان بی‌محابا خون مینا را
شکست از هر درو دیوار میبارد مگر گردون
زرنگ چهرهٔ ماریخت رنگ خانه ما را
ندارد ره بگردون روح تاباشد نفس در تن
رسایی نیست در پرواز مرغ رشته برپا را
«غنی» روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که روشن کرد نور دیده اش چشم زلیخا را

سالم:

محمد اسلم «سالم» هندو زاده بودو به دین اسلام در آمد، تاریخ تولد او معلوم نیست ، اما بسال ۱۱۱۹ / ۱۷۰۸ - ۱۷۰۷ میلادی در کشمیر جان بحق سپرد. وی معاصر غنی وشاگرد شیخ محسن فانی‌بود.دیوان سالم‌هنوز به چاپ‌نرسیده نسخه ای

از آن در کتابخانهٔ بانکی پور (فهرست انگلیسی ج ۳ شماره ۳۸۰) موجود داست وآن مشتمل است بر تقریباً هشت هزار شعر از غزل وقصیده وترکیب بند و مثنوی .

مپرس از ساقی بزمی که خورشید است جام آنجا
شود کامل هلال از یك نگاه ناتمام آنجا
بهار از جلوه داری آرزو در کوی او بنشین
تجلی را گل افشان میکند موج خرام آنجا
سیه مستی بکوی می فروشان رنگها دارد
نشد موج هوا تصویر فیض صبح وشام آنجا
بپای خم نه تنها سایهٔ خما نه می رقصد
زهستی می جهد مهتاب هم از طرف بام آنجا
ببزم هردو عالم صد قدح لبریز می‌بینم
دهد ساقی بدستم تا کدام اینجا کدام آنجا
مرو در صید گاه آن پری ای بوالهوس غافل
که چون آیینه تصویر پر بشکست دام آنجا
به مسجد میروی مست شراب از بزم ما زاهد
حرامت باد میگویی حلال اینجا حرام آنجا
قدم بردار چون پر کاردر راه سبکروحی
که سالك را بمنزل میرساند نیم گام آنجا
چو افلاطون نشین در سایهٔ خم تاشوی کامل
که کار عقل ناقص میشود «سالم» تمام آنجا

توفیق :

نام او لاله جو ودر شعر توفیق تخلص میکرد، تذکره نویسان تولد او را در سال ۱۱۰۹ / ۱٦۹٦ میلادی در شهر سرینگر می دانند وبسال ۱۱۹۸ / ۱۷۸۵ میلادی

در سن ۸۹ سالگی در کشمیر وفات یافت.

مخمس توفیق بر غزل صائب:

نیست کس از کس زلطفت کم ببرگ سازها
گر همه مور است دارد بر سلیمان نازها
پیشهٔ ناچیز استغنا زند بر باز ها
ای ترا در سینهٔ هر ذره پنهان راز ها
در میان مهر خاموش کرد (؟) آواز ها

جز دم افسردهٔ ناصح گریبان چاك نیست
دیدهٔ خورشید را بینایی ادراك نیست
ماه هم آیینه‌اش از رنگ کلفت پاك نیست
یك دل بیدار ورنه بردهٔ افلاك نیست
پردهٔ خوابست گویا پرده این سازها

ای فروغت آفتاب ومه جهان قدس را
آب از لطف تو درجو گلستان قدس را
بر درت فخر از زمین آسمان قدس را
در زمین بوس جلالت طاهران قدس را
آه خون آلوده گردد رشتهٔ پرواز ها

تاج وتخت وملك ودولت بانگین جم نماند
در بساط سینهٔ «توفیق» دردو غم نماند
مایهٔ بخشش بجیب همت حاتم‌نماند
در رگ کان گوهر ودر چشم‌دریا، نم نماند
خامهٔ صائب همان در پرده دارد راز ها

تتبع ونگارش: عبدالله امیری

نویسنده : عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

۱ـ تاتله Taatla اسم (ج ف ك) نوعی از نباتیست که به اثر خوردن آن انسانها برای مدتی بمرض جنون ودیوانگی مبتلا میشوند ، برعلاوه این نبات بنام «کوزه‌بنگک Koza bangək» یاد میگردد. اصلاً خود روبوده ومیوهٔ آن شکل کوزه را داشته که در بین آن تخمه ها قرار دارند .

۲ـ تارتنك Taaratanək اسم (ج‌ف‌ك) عنکبوت ، جولا .

۱ـ بدروازی جولك jolək گویند .

۲ـ (بفتح تاونون وسکون کاف عنکبوت را گویند ـ برهان) .

۳ـ تاران Taaran اسم (ج ف ك) وبدروازی تارون Taaron نوعی از رواش کوهی بوده ودر بلندی های کوه ها یافت می شود .

٤ ـ تاقین Taaqen اسم (ج ف دك) کلاهی باشد که بزرگسالان از بالای آن لنگی (دستار) بندند واطفال بدون لنگی بسر کنند.

این کلمهٔ ترکی اکثراً دربین تاجکهاولغت تاجکی آن (کله پوش Kalaposh) بین ترکی زبانها معمول است.

۱ـ (تاقی ـ بکسر قاف ، کلاه ـ غیاث از لغات ترکی)

۵ ـ تاقین پاك پاك ویا تاقین چوچك Taaqenchochək اسم مرکب (ج ف دك) نوعی ازبایهای محلی که باتاقین اجرا میشود .

٦ـ تاقین چوك Taaqenchok صفت (جك) مشهور ، معروف و رو سرخ.

۷ـ تالك Taalak ویا تلك talak (ك ج ف) وبدروازی (دوبند بازی) بمعنی نوعی از قمار معمولاً این عملیه در زمستان در ایام بیکاری صورت میگیرد، قسمی که توسط چار مغز نشان زده میشود.

۸ ـ تام تیشر Taamtayshar اسم فاعل ، نام پرنده ایست که دایم توسط نول خود بالای بامها را سوراخ وخرابی میکند ـ ترکی وبمعنی بام سوراخ کننده.

۹ـ تان Taan (جفك‌د) تکهٔ چکمن (چپن پشمی) ویا بالا پوش .

۱ـ بسکون نون بمعنی دهان باشد که به‌عربی فم خوانند وبعضی اندرون دهن را گفته اند وتار را نیز گویند که نقیض پود باشد ورشتهٔ چند را هم میگویند که‌جولا گان از پهنا کار زیاده آورند وآنرا نبافند وضمیر مخاطب وجمع مخاطب هم است

مثل: خود تان وهمه تان ـ برهان.

۱۰ـ تاوه بریان وبدروازی تاوه بریون ـ (صفت) بریانیکه توسط تابه ساخته شود که بعضاً گوشت را نیز بدین طریق بریان کنند .

۱ـ تاوه‌ـخطیکه‌دروقت‌پاشیدن ویازرع درزمین، کشیده میشود که‌بعدهاجویچه های آب را تشکیل میدهند (ج)

۱۱ـ تای Taay اسم (جفك‌د) کرهٔاسپ و کلته تای Kaltataay لقب‌قومیست از ترکها .

۱۲ـ تایخر Taayxar مرکب (ك ج ف) کرهٔخروبدروازی(کرك Kərk) نامند .

۱۳ـ تپرساق Təpərsaaq (صفت) (ج وخاش) انسان ویاحیوانیکه‌چاق‌باشد .

۱٤ـ تپس Tappas (ك ج ف) وبدروازی تپست Tappast صداییکه به اثر

افتیدن وزدن تولید میشود.

۱۵- تپل Tappal صفت (ج ف د ك) کنایه از شخص تنبل وبیکاره.

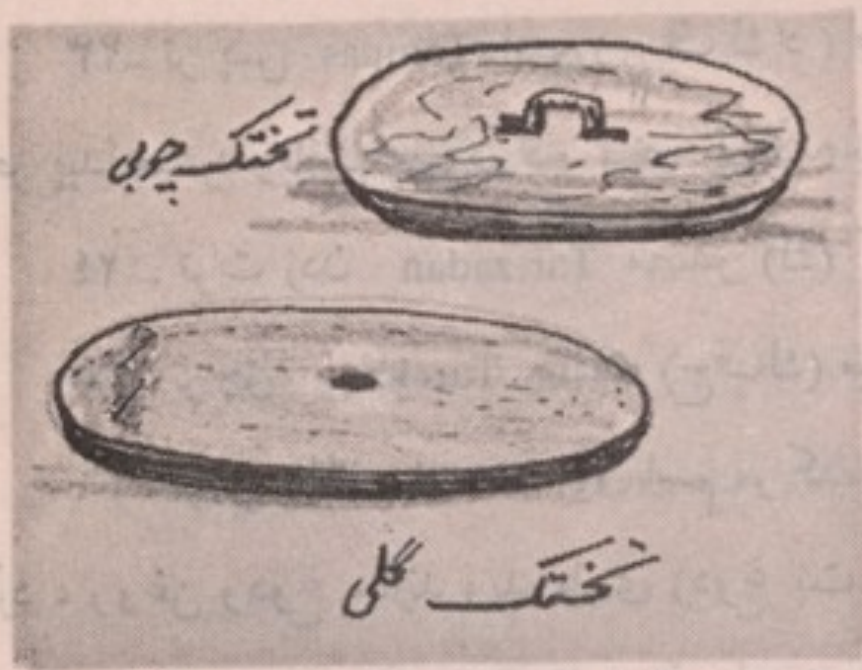

۱۶- تختك Taxtək اسم آله (ج ف ك) آله ایست که جهة پوشانیدن روی دیگدان وحفظ گرمای تنو ر ا ز چوب ویا گل بشکل دایروی ساخته میشود.

۱۷- تخساندن Təxsaandan مصدر (ج‌ف‌ك) شپلیدن، جدا ساختن آب توسط فشار دست از کالا، ریختن آب بشکل قطره قطره.

۱۸- تخلی Təxly اسم (ج ف ك) بره یکساله وبدروازی تقلی Təqly. گویند.

۱۹- تخم پیاوه (Təxəmpiyaaua) اسم مرکب (ك دج ف) شوربابیکه عوض گوشت، تخم مرغ داشته باشد. واین اصطلاح بعضاً بشکل جرجرك jərjərək استعمال میگردد وجرجرك بشکل تصغیر مگر عام ولی تخم پیاوه خاص است.

۲۰- تخم جر کنك Təxəmjarkənak حاصل‌مصدر با کاف تصغیر- نوعی از قمار که تخم‌راتوسط لول‌دادن‌در روی زمین‌بطرف‌نشیب‌اجرا کنند. واین‌فعل‌توسط تخم‌های شکسته نیز معمول باشد که‌بنام‌غوژه‌غیلانك ghawzaqhaylaanak یاد میگردد.

۲۱ - تربر Tarbər مصدر (ج ف ك) وبدروازی تربری Tarbəry بمعنی دعای بد که والدین هنگام نافرمانی دختران وپسران خود در وقت قهر وغضب استعمال میکنند ومعمول است بقطع کردن درختان سالم درموسم تابستان جهة تهیه کردن مواد سوخت مثال: خدای جون تربریت کنه (خداوند ترا از بین ببرد).

۲۲- تربك Terbek اسم (ج ف ك) ملی کوهی ودشتی ترك های بدخشانی

بنام (آتم چگ aatimchaq) یاد کنند وهم تربك بمعنی قسمتی ازدروازه که بشکل مخروطی بوده ودر قسمت ته دری وصل است، گفته میشود.

۲۳- تر پس Tərapas اسم (ج ف ك د) صدایکه از رفتار وحرکات گاو و خر پیدا میشود ویااینکه‌چون گاو وخر را بزنندوبصدای آن‌اطلاق‌میشود و کنایه‌باشد.

۲٤ - ترت زدن Tartzadan مصدر (ك) کش کردن بطرف خود.

۲۵- ترچق Tarchəq صفت (ج‌ف‌ك) میوهٔ تازه وسیراب وسبزی تازه.

۲٦- ترش بتك Tərshbatək اسم مرکب (ج ف ك) غذائیکه از علاوه نمودن آرد، روغن ودوغ سازند وبدروازی (دوغ بت doghbat) نامند.

۲۷- ترغ Tərəgh (صفت) (ج‌ف‌دك) نوعی از اسپ هادارای رنگ خاکستری وسرخ تاریك.

مثال: اکه دادربای همواسپ ترغ پارسال نگیته چقه فروختاودی؟ (اکه‌دادربای همان اسپ ترغ‌پارسالهٔ خود را بچند فروخته بودی).

۲۸- ترغزه Tərghəza کنایه (ك ج) که در فیض آباد کور Kawar گفته میشود بمعنی الفاظ کنایه وطعنه آمیز.

۲۹ ترغول Targhol صفت - نوعی ازسگ‌ها که‌دارای رنگ گره gray باشد. ترغول معمولاً برنگ فوق نیز مستعمل است وشاید ترکی باشد.

۳۰ - ترغه Tərgha اسم (ج ف ك) تورم و پندیدگی که به اثر زدن بالای جسم انسان ویا حیوان عارض میگردد. جرمی ها ورم waran نیز گویند.

۳۱ - ترفی Tarfy اسم آله (ج ف ك) راش بیل - ویا بیل چوبیکه توسط آن برف را پاك کنند. برف پاك. بعضاً کلچك Kəlchək هم گویند ودروازی باسم فی Fy و کرچك Kərchek نامند.

مثال: بچم‌هموترفی ره بتی که بامانارفته مانده (بچیم‌همان ترفی را بده که بام‌ها ناپاك کرده است.)

۳۲ - ترقو Trqow اسم آله (ك ج ف) تسمه ایکه در آ ییل خرویا اسپ وصل بوده وذریعهٔ آن کمر را می بندند. وبدروازی (ترنکش) گویند.

۳۳ - ترمرگ Tarmarg مصدر (ج‌ف‌دك) تربر (رك ۲۱ ردیف ت).

۳٤- ترمن Tarman (ك‌ج‌ف) برف کوچ وتودهٔ برفیکه توسط برف کوچ جمع شده باشد.

بدروازی ترمه tarma گویند.

۳۵ - ترمه تریت Tarmataryt وبدرو ازی تارون Taaonaaw اسم وبه معنی برف وبارانیکه یکجا ی ببارند.

۳٦ - ترنه Tərna اسم (ج ف ك) نوعی از پرندگانیست که در هوا بشکل قطار ویا لین پرواز کنند معمولاً این پروازها در بهار صورت میگیرد وپرواز این پرندگان مفهوم فال نیك دارد طوریکه میگویند در همان سال سیری میشود.

۳۷- تروفس Tərofəs مصدرمرکب-غرورو کلا نکاری-لاف و گزاف(ج)

۳۸- تروره Tarwara (ج‌ف) باقیماندهٔ خوراك.

۳۹ - تریت Tareet اسم (ج ف ك د) غذائیکه از کنجاره و کاه برای حیوانات مخصوصاً گاوهاو دیگرمو اشی (گوسفند،بز) ساخته شود. غذای خراب وهم چنان علاوه کردن غامورا با کاه نیزتریت گویند.

۱- بفتح اول و کسرثانی وسکون تحتانی وفوقانی، ریزه کردن نان باشد درمیان دوغ وشیر وشربت وآب گوشت ومانند آن - برهان.

٤۰- ترنگ Tarang صفت (ج‌ف‌ك) پندیده وتورم کرده - محکم کردن‌چیزی

مثال: همو کمر اسپه خوب ترنگ بسته کدی(کمر اسپ راخوب‌محکم بسته ای).

۱- ترینگ Təryng صفت کنایه از شخص تندرست وسالم (ج‌ف‌ك).

٤۱ تریز Təryz اسم (ج‌ف) چاك دامن گریزو گوشه گیری وبدروازی

(تی‌ریز Tyryz) گویند که تسمهٔ زیر آستین ویا چپن ودامن‌باشد.مثلا: تریز دامنش همیقه بسست.

۴۲ ـ تسمه Tasma کنایه (ج‌ف‌ك) آدم لاغروقوی ـ کمر بند چرمی ـ نرم وقوی .

۴۳ ـ تشنک Təshnək (ك) اسم ـ آبیکه ذریعهٔ شعاع آفتاب‌از برف در مناطق بی آب بد ست می‌آ رند ومعمولاً این کار کار چوپانهاست درتالاق کوها بدین عمل می پردازند.

۴۴ـ تعلقدار Taləqdaar صفت فاعلی (ج‌دك) ودر فیض آباد خانه‌داربمعنی زن دار ـ عیال دار. کسیکه عروسی کرده باشد.

۴۵ـ تغه Təgha وبدروازی تغائی بمعنی ماما ویا برادرمادر وماما طوریکه در جایی دیگری ذکر شده مادر مادر ویا مادر پدر ویا هرزن پیر بغرض احترام گفته میشود.

۴۶ـ تغمت Təghmət اسم ـ مخلوط خسته وتوت.

۴۷ـ تفی Tafy اسم (دك‌ج‌ف) لحاف یا گلیم ویا کمپل که جهت گرم شدن روی صندلی ویا دیگدان اندازند.

۴۸ـ تقل Taqal (ج‌ف‌ك) نیرنگ ، تزویر، چالاکی زبانی.

۱ـ تقل‌بمعنی‌کوزه‌نیز آمده‌چنانچه کوزه‌فروش را تقل فروش گویند ومعمولاً تقل فروشان بشکل (کیتی Kayty لغت ترکی) در قریه‌ها گشت و گذار میکنند کیتی که معنی مصدری آن رفتن است چرچین فروشان باصدای کیتی هروقت بگوش مشتریان می رسانند.

۴۹ـ تقیدن Təqydan مصدر (ج‌ف‌دك) بزور گنجانیدن ـجای کردن ـانداختن چمبیدن نیز معنی میدهد.

مثال: هموکه ره‌ده‌خرجین‌خوب‌بتق(امر) (همان کاه را درخورجین‌خوب جای کن).

۱- تقی Təqy (دروازی) تیله وتمبه‌مثلاً میگویند(ای چوبه بچی‌ایقه ده دیوال می تقی) (چرا این چوب را در دیوار بزور داخل میکنی).

۵۰ - تقیه Taqya اسم مکان(ج ف ك) گوشه - کنار.

۵۱ - تکش Takash اسم آله (ج‌ف‌ك) تسمه ایکه در زیر زین اسپ و پالان خربندند وهم غوری های بزرگی که بالای آن غوری های خورد پلو گذاشته میشوند یاد میگردد.

۵۲ - تککی Takəky اسم مکان - زیر خانه وگنجینه وگنجور(هردو بمعنای خانه های کوچك ویا پس خانه استعمال میگردد) چیزیکه پنهان باشد.

۵۳ - تکندك Təkəndək حاصل‌مصدر(ج‌ف‌ك) تکندی - شانه زدن - تیله کردن ذریعه آرنج وبعضاً لخندكLəxəndək هم گویند.

۵٤ - تکور Təkor حاصل مصدر(ك) تصادم کردن باچیزی - دوری ورمیدن از چیزی، به پیش افتیدن.

۵۵ - تکه Taka صفت (ف‌ج‌ك) بزنر (نربز).

۵٦ - تگاو Tagaw (ج‌ف دك) مناطق گرمسیر که مالداران رمه‌های خود را جهت‌چراندن در زمستان می برند.

۱- باواوبروزن ومعنی‌تگاب‌است که زمین پست پرآب‌وعلف وظرفیکه به عربی قیف میگریند وجنگ وخصومت ورستای از ولایت گنجه وپردهٔ ازموسیقی باشد - برهان.

۵۷ - تك پله Tagpala اسم آله (ك) زیر کنده ویا چوبیکه بالای آن گوشت میده شود.

۵۸ ـ تلت Təlt صفت (ج ف ك) لباس کهنه وفرسوده وتلت وپلت təlˈopəlt وتلت وتپن təltotapan که اول الـذکر بـه شخص که دارای لباس کهنه وجغد ویا جغدین باشد استعمال میشود واخیر الذکر به اشیای باطله وبیکاره اطلاق میگردد .

۵۹ ـ تلخاو Talxaaw (ج ف ك) بسیار غمگین (صفت تفضیلی) .

مثال :ـ دینه‌شیندم که بچهٔ اکهٔبره‌بای‌مرده واللهایقه‌تلخاو وشدم که‌خدامیدانه.

۶۰ـ تلخه کف Talxakaf حاصل مصدر (ف ج ك) دلتنگ‌شدن‌ـبسیارزیادترسیدن.

۱ـ تلخه بمعنی مجازی آن غیرت نیز معنی میدهد یعنی شخص باتلخه (شخص‌باغیرت ودلاور) .

۲ـ تلخه (اسم) نوعی از علف بوده دارای مزهٔ تلخ بوده وحیوانات ازآن به تغذی استفاده کنند.

۶۱ـ تلق Təlaq صفت (درواز) برآمدگی چیزی.

۶۲ـ تلمبك Təlambək صفت (کشم) شخص چاق ودبل.

۶۳ـ تلوسه Talwasa (ج ف دك) حاصل مصدر ـ کوشش وزحمت بیقراری در کاری ـ ناقراری.

۱ـ اضطراب وبیقراری ، غیاث وغیاث از برهان.

۶٤ـ تلیم Talym اسم (ج ف د ك) قاش خربوزه وقاش لغت ترکی باشد که معنی ابرو رامیدهد وچون در بدخشان اکثراً خربوزه را دو پله نمی سازند وبچندین پله تقسیم میکنند که هر کدام آن شکل ابرو را بخود میگیرد از آن شاید تعبیر فوق صحت داشته باشد شاعری در بارهٔ قاش چنین گفته :

لختی بـرد ازدل گـذر دهر که زپیشم من قاش فـروش دل صد پارهٔ خویشم

۶۵ـ تماکی Tamaaky اسم (درواز) تمباکو.

۶۶ـ تمسا Tamsaa صفت ـ کنایه از شخص جاهل وبی عقل شاید در اصل

کلمهٔ عربی واز تمساح گرفته شده باشد.

۶۷ـ تناو Tanaaw اسم آله (ج‌ف‌ك) طناب ـ کمر بند، ریسمانی .

۶۸ـ تنج Tynj صفت ـ آرام وبی تنج نارام.

۶۹ـ تنده Tənda (ج‌ف‌دك) حصهٔ لشمی کوه که رفت وآمد در آنجای مشکل باشد.

۱ـ تند ـ آدم بدقهر ، قهر ، قهر آمیز، تلخ وتیز باشد.

۲ـ تند ـ وحشی وناهل.

۳ـ تندی ـ سیاست وبیم.

۷۰ـ تنگ Tang اسم (ج‌ف‌ك) شکل آئیل را دارد که در کمرخربسته میکنند.

۷۱ـ تنکه Tənəka اسم (ف‌ج‌دك) نازکی وباریکی ، پردهٔ نازك روی سینه نوعی از فلز حلبی.

۷۲ـ تنگی Tingy حاصل مصدر (ج‌ف‌ك) متوجه ساختن توسط تماس آرنج کسی را مخصوصاً در محافل ودعوت هاو مجالس بادر نظر داشت نزاکت ومراعات مجلس تادیگران خبر نشوند واین فعل وقتی صورت میگیرد که دو شخص پهلوی هم قرار داشته باشند.

۷۳ـ تنه تقر Tanataqar اسم (ج ف ك) کسیکه باراول قریه ویا جائی را می بیند بالایش به اصطلاح مردم «شیرینی میگردد» وهمین شیرینی را باسم تنه تقر یاد میکنند.

مثال :ـ مد شریف بای اینه جرمیکه ندیده بودی رسیدیم حالی مره تنه تقره (محمدشریف بای جرم را که ندیده بودی حالا رسیدیم وتنه تقر را برایم بده) .

۷۴ـ توتك To:ək اسم (ج) حلق، گلو وهر گاه گفته شود که (فلانی ره خفه ـ توتکش کدم) چنین معنی میدهد که‌فلان نفررا فشار گلون دادم تانفش تنگ گردد.

۷۵- توپ توپ سواری Toptopswary (ج) نوعی از بازیهای محلی که اطفال به اثر سواری یکدیگر اجرا میکنند.

۷۶- توپ قاچر Topeqaachar اسم مرکب - نوعی از توپ بازی مرکب از لغت ترکی ودری.

۷۷- تورپی Torpy اسم (ج‌ف‌دك) گوسالهٔ یکساله.

۷۸- تورته Torta (ك) آخر و کثافت روغن.

۱- در بعضی مناطق‌دیگر مثل‌خاش وجرم بنام (خیت Xyt) یاد کنند.

۷۹- تور خانك Torxaanək اسم مکان (ك) موضعی که چوپانها اشیای مورد ضرورت خود را گذارند. در ساحه ومناطق جرم بنام (قطن qətan) یاد میشود ودر بین قطن خانهٔ کوچك در گوشه ای قرار دارد که اشیاء ومواد مورد ضرورت گذاشته میشود.

۸۰- توریدن Torydan مصدر (ج‌ف‌دك) رمیدن ، ترسیدن ، گریزان شدن وارخطا شدن.

۸۱- توز Toz اسم (ف‌ك) پاره وقسمت خوردی از تکه که جرمی هابنام توزك Tozək یاد کنند. توز در زبان ترکی معنی نمك را میدهد مگر به معنی پاره وتوته ای از تکه را نیز گویند.

۱- بضم‌اول وسکون‌ثانی وزای هوز - بمعنی‌تاخت وتاراج است ونام شهری باشد نزدیك باهواز وآن شهردر عهد قباد آباد بوده وبعضی گویند شهری بوده است نزدیك به کوفه واکنون خراب است وجمع کننده وبرآورنده و کشنده وحاصل کننده را نیز گویند وبمعنی کشیدن واندوختن ودوختن وجستن هم است وامر به کشیدن واندوختن وحاصل کردن وادا نمودن باشد. یعنی جمع کن - بکش وبرآور وادا کن وپوست درختی است که بر کمان وزین‌است وامثال اینها پیچند - برهان.

۲- توز کشیدن - مصدر - پاره پاره کردن - دریدن - کندن .

مثال : سگه ته ایله کدی تمام جامه توز کشید (سگ را رها کردی و تمام جای مرا درید ویا خورد).

۸۲- توس Taws اسم (ج ك) حرص، زیاده خواهی وهم بحرارت وشدت گرمی دل اطلاق میگردد .

مثال : یگر آوی یخم بتین که توس دلمه بشانه (کمی آب یخ بدهید که حرارت دلم تسکین بیابد).

۸۳ - توغ Togh اسم (ك ج ف د) نوعی از درخت کوهی که « توغك Toghak » نیز گویند.

۱- توغ بروزن دوغ - هیزم تاغ را گویند وآتش آن بسیار بماند، برهان. لغت تاغ Taagh که در فوق تذ کار یافته معنی نر کی آن کوه باشد . اما درخت توغ نه تنها در کوها بلکه در همواری ها وسطوح هموار نیز می روید.

۲- توغ دانه Toghdaana (ج ف د ك) دانه‌ها وموره ها ییست که از درخت وچوب توغ بدست می آید. چوب این درخت نهایت سخت بوده و به‌مشکل شکستانده میشود .

۸٤ - توغری Toghry صفت (ج ف د ك) راست ، علنی ، آشکارا ، روبرو

۸۵- توغل Toghal صفت - واقعه مهم جوی - دبل - کنایه از شخص قوی البنیه .

۸٦- توقوم Toqom اسم (ج ف د ك) پالان خر واسپ - زیاده تر به پالان خر استعمال میگردد - توقم به حیوان لوند Lawand ویا کندرو نیز استعمال میشود .

۱- بیدل آدم باش فکر راکب ومرکوب چیست

ازهوس تا کی کسی پالان گاو خر شود .

۸۷ - تو گوش Tawgosh صفت - بزیکه دارای گوش های خورد باشد .

۱- بدروازی مخك Muxak گویند وجرمی‌ها چرك Chorək نامند .

۸۸ - تول Tol اسم (ج‌ف‌ك) موقع زائیدن گوسفندان وبزها - نوعی از تکه باب

۱- نوعی است از پارچه - افغانی نویس.

۸۹ - توله Tola اسم مکان (ج‌ف‌ك) وبدروازی چله Chəla هردو بمعنی محل وموضع استراحت بره وبزغاله چه در کوها وچه در خانه ها .

۱- نامی از آلات موسیقی.

۲- توله گردان - بمعنی گرداندن چیزی به هر طرف.

۹۰- تولی Toly اسم (ج ف دك) نامی از اوزان محلی که معادل ٤ مثقال و ۲٤ تولی معادل یك پاو کابل و ٤۸ تولی معادل یکپاو بدخشان .

۱- تولی Tawly - بیزار - بدبین - گریزان.

۹۱- تونستن Tonistan مصدر (درواز) توا نستن ومحلات دیگر (تانستن) گویند.

۹۲- تونگ Tawang اسم آله وظرف (درواز) بکس و یا صندوق چوبی

۹۳- ته پیتاوه Tapaitaawa اسم (ج د) تکه ییکه در وقت پوشیدن چموس (چمبوس به اصطلاح بدخشان) در بین آن جهت حفاظت پای‌ها از سردی وغیره حوادث گذارند.

۹٤- ته دار Tadaar صفت (ج‌د) آدم هوشیار وزیرك ، پدردار .

۹۵- ته دری Tadaary اسم (ج‌ف‌دك) چوب پائین دروازه.

۹٦- ته کرته Takərta اسم (ج) تنبان زنانه بعضاً باسم پاجامه وبدروازی پاجومه Paajoma مروج است .

۹۷- تی رکاب Tairekaab اسم وحاصل مصدر (ج ف ك د) زیر رکاب

آوردن بزدروقت بز کشی. مثال: ای اکه او پهلوانـه چه میکنـی دینه چه اجو بزه تـی رکابـی کده بود (آن پهلوان را چه میگوئید باور کنید چنان بزراتـی رکاب گـرفته بود که حیرت میرفتـی).

۱ـ بعضاً تـی رکاو Taiekaaw نیز تلفظ کـنند.

۹۸ـ تـی تقوم Taitəqom کنایه از کسیکـه چیزی را زیر بغـل داشته باشـد. مثلاً چه ره باتـی تقوم کدی (چه را باز زیر بغل کردی).

۹۹ـ تلاپ Təlaap صفت (دك) بیکاره وتنبل.

۱۰۰ـ تلاتوپی Talaatopy صفت (جفدك) شورش وغیر عادی بودن اوضاع.

۱۰۱ـ تیپ Tayp اسم (ج ف د ك) گـوشهٔ دا من، گوشـهٔ چین، دامن.

۱ـ تیـپ Typ به اصطـلاح کـابـل کـرکتـر واوضاع.

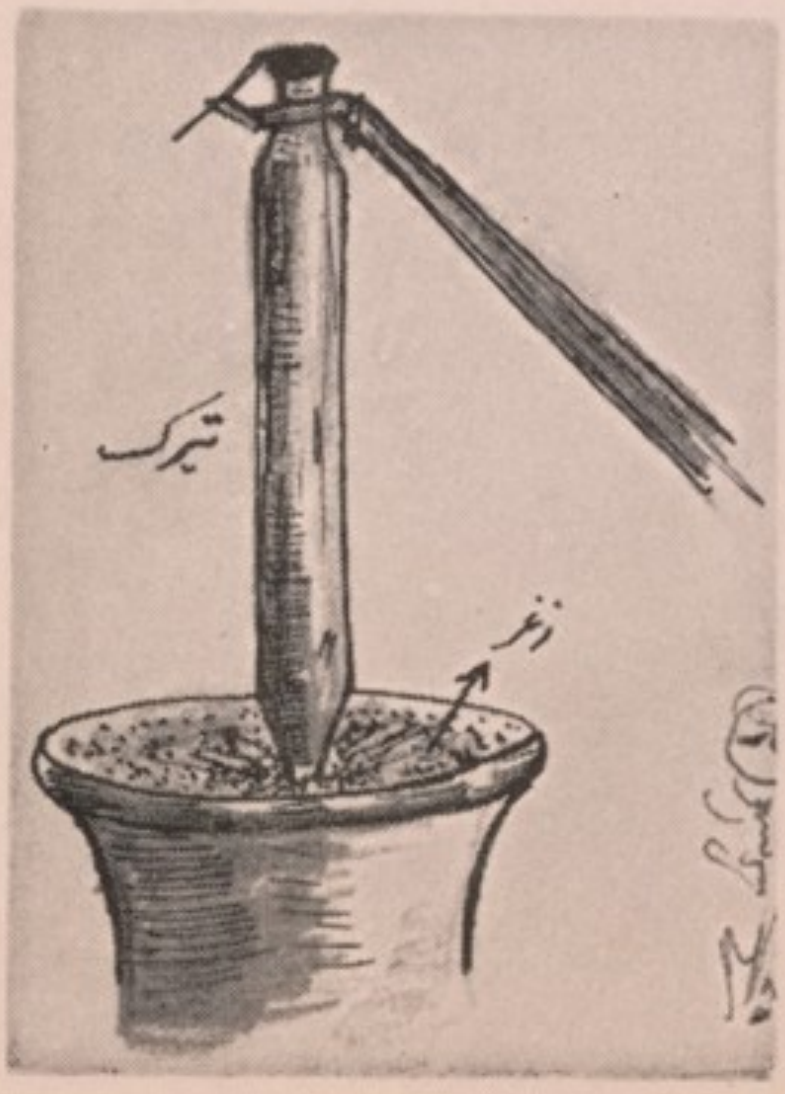

۱۰۲ـ تیرك Tyrək اسم آله (جف د ك) آله ایست چوبـی لشم ومحکـم، بـا ساختمان زیبا کـه در میـان دستـگـاه روغن کشـی (جواز jowaaz) مـی گذارند کـه به اثر گردش این کـه توسط گاویـا اسپ درحرکت‌می‌افتدبالای زغر، شتره وغیره‌فشار وارد شده روغن را بطرف پایان حرکت میدهد.

۱۰۳- تیرمار Tyrmaar اسم (ج‌ف‌دك) نوعی از مار .

۱۰٤- تیغه Tygha اسم مکان (ج‌ف‌ك) قله کوه - حصه بلندی کوه .

۱۰۵- تیبنه Taybaua اسم آله - سوزنی که از سوزن های عادی بزرگ تربوره وبرای لحاف دوزی استعمال می شود.

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

اشتراك هیئت افغانی در کنفرانس بین المللی بزرگداشت سعدی و حافظ

پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید و پوهنیار عبدالقیوم قویم استادان تاریخ ادبیات دیپارتمنت دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، بتاریخ ۲ ثور ۱۳۵۰ جهة اشتراك در کنگرهٔ جهانی سعدی وحافظ که بمناسبت هفتصد مین سال در گذشت شیخ سعدی وششصدمین سال درگذشت خواجه حافظ درشیراز برگزار گردیده بود به ایران مسافرت کردند. درین کنگره علاوه از هیئت افغانی نمایندگان کشورهای آلمان غرب، ترکیه، روسیهٔ شوروی، فنلند، کشمیر وپاکستان نیز شرکت کرده بودند.

هیئت افغانی در محضر دانشمندان ایرانی ومحققان ممالك فوق الذکر بیانیه هایی ایراد کردند. سخنرانی پوهاند داکتر جاوید تحت عنوان «معرفی نسخهٔ خطی کلیات سعدی در کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان» بود که بروز ۱۲ ثور ایراد گردید. وسخنرانی پوهنیار عبدالقیوم قویم تحت عنوان «آثار سعدی وسخنوران افغانستان» ترتیب شده بود که بروز ۱۱ ثور صورت گرفت. پوهاند دکتور جاوید دریکی از جلسات سخنرانی در تالار حافظ بحیث رئیس جلسه نیز انتخاب شده بودند. همچنان ښاغلی محمد صالح پرونتا بحیث عضو هیئت افغانی درین کنفرانس اشتراك داشتند وراجع به نسخ خطی دیوان حافظ در افغانستان بیانیه یی ایراد نمودند.

هیئت افغانی در مدت اقامت خود در شیراز مهمان پوهنتون پهلوی بودند و ازمهمان نوازیهای کشوردوست ما ایران وشهریان شیراز اظهار سپاس گزاری نمودند.

انتخاب پوهاند میرحسین‌شاه بحیث رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

بتاریخ ۱٤ ثور ۱۳۵۰ دورهٔ ریاست پوهنوال دکتورسید بهاءالدین مجروح رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری به پایان رسید. مجلس استادان این پوهنځی بتاریخ فوق دایر گردید و بناغلی پوهاند میرحسین شاه معاون این پوهنځی به اکثریت آراء بحیث رئیس پوهنځی ادبیات انتخاب شدند.

مجلهٔ ادب این وظیفه جدید را برای دانشمند محترم پوهاند میرحسین‌شاه تبریك میگوید وازخداوند توفیق مزید شانرا در پیشبرد امورپوهنځی ادبیات وعلوم بشری تمنا میکند.

• • •

در سال تدریسی ٤۹ ـ ۵۰ بتعداد (۱٤۹) نفر شاگرد ذکور واناث از شعبات مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری فارغ التحصیل گردیده اند. فارغ التحصیلان هر شعبه جداگانه توسط پوهاند میرحسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری به جلالتماب پوهاند دکتور سید عبدالقادر بهاء رئیس پوهنتون کابل معرفی شدند.

رئیس پوهنتون طی بیانیه یی فارغان را به مسوؤلیت های آینده آنها در اجتماع ملتفت ساخته موفقیت شانرا در پیشبرد امور محوله خواستار شد. در مقابل چند تن از

شاگردان بالنوبه به نمایندگی از سایر فارغان این پوهنځی از توجهات پوهنتون کابل واستادان درفراهم نمودن زمینهٔ تحصیل وفرا گرفتن دانش، اظهارسپاسگزاری نمودند.

دراین عکس جلالتمآب دکتور سید عبدالقادر بها رئیس پوهنتون کابل، پوهاند میرحسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وعده یی ازفارغان سال ۱۳۵۰ این پوهنځی دیده میشوند

• • •

پوهنمل قیام‌الدین راعی مدیر مسؤول سابق مجلهٔ ادب با استفاده از یك بورس تحصیلی جمهوریت ترکیه دراوایل سرطان ۱۳۵۰ از طرف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل به آنکشور اعزام‌شد. بناغلی راعی تحصیلات خود را دررشتهٔ فلالوژی زبان ترکی بسویهٔ دکتوری ادامه خواهد داد.

مجلهٔ ادب موفقیت بناغلی موصوف را درزمینهٔ تحصیل خواستار است.

• • •

نظر به پیشنهاد ریاست پوهنتون کابل ومنظوری مقامات صالحه پوهنمل حمیدالله (امین) استاد این پوهنځی از تاریخ ۵ سرطان ۱۳۵۰ بحیث معاون این پوهنځی مقرر گردیده است.

مجلهٔ ادب تقرر ښاغلی امین را بحیث معاون پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تبریك گفته ودرراه پیشبرد امورعلمی واداری پوهنځی موفقیت مزید شانرا آرزومند است.

° ° °

بتاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۰ پوهاند دکتور جاوید استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری و پوهندوی نوراحمد شاکر آمر مؤسسهٔ زبانشناسی و استاد این پوهنځی جهة اشتراك در سیمینار زبان شناسی منعقدهٔ را مسر، عازم ایران شدند.

این سیمینار که از طرف پوهنتون الینای ایالات متحدهٔ امریکا دایر گردیده بود مدت چهارده روز را در بر گرفت.

پوهنتون الینای ایالات متحدهٔ امریکا از چند سال به اینطرف مشغول تهیهٔ یك اطلس فرهنگی میباشد که در آن از روی مقایسهٔ زبانها ، فرهنگ گویندگان آنها مقایسه میشود. درین پروژه ۳٤ زبان ۲۸ مملکت شامل است.

به اساس مذاکره ییکه باویلیم آرچر معاون این پروژه بعمل آمد زبانهای پښتو ودری افغانستان نیز در پروژهٔ مذکور شامل گردید وپوهنځی ادبیات وعلوم بشری درین باره وعده همکاری داد.

پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید درحصهٔ زبان دری وپوهندوی نوراحمد شاکر آمر مؤسسهٔ زبان شناسی در قسمت زبان دری وپښتو همکاردایمی این پروژه میباشند.

در سیمینار منعقدهٔ را مسر میتود های جدید ریسرج تشریح ومواد السنهٔ مختلف که قبلاً در ممالك شامل پروژه جمع شده بود ، بررسی گردید .

نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

دستور زبان معاصر دری

تألیف

محمد نسیم نگهت سعیدی

پوهنوال پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل

۱۶۱ صفحه ، جلد کاغذی

مرکز فروش : مدیریت مجلهٔ ادب ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری ، پوهنتون کابل علی آباد .

نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

روشی جدید در تحقیق

دستور زبان دری

تالیف

پوهنوال محمدرحیم الهام

استاد زبانشناسی

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل

۱۷۰ صفحه ، جلد کاغذی

مرکز فروش : مدیریت مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ، پوهنتون کابل علی آباد.

ادب

مجلهٔ علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری.

مؤسس: پوهاند میر امان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل، علی آباد، کابل، افغانستان، شماره های تیلفون مرکز پوهنتون ۴۰۳۴۱ - ۴۲ - ۴۳، ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری.

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده ییکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل و اقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم: عبد الله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

د پوهنې مطبعه

د پرانګلن د اتسارانو سپاهي

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos 1 -- 2 APRIL - JULY 1971

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars